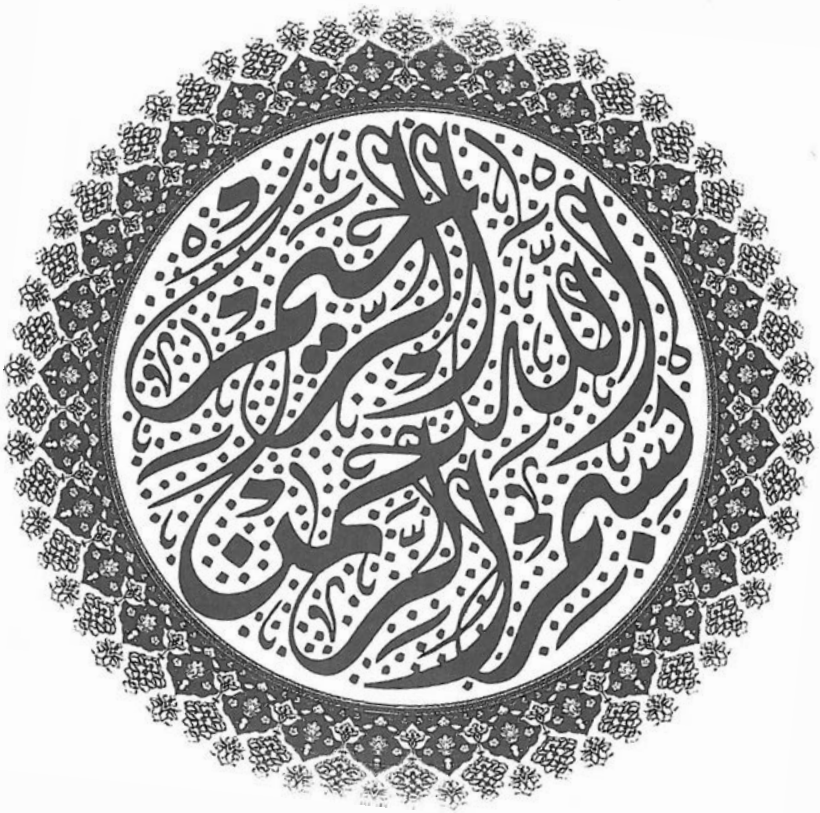

بسم الله الرحمن الرحيم

آیة الله العظمی مکارم شیرازی



آیات اخلاقی

برگزیده ای از کتاب اخلاق در قرآن

گردآوری و تنظیم:
سید حسین هاشمیان، علی اصغر همتیان

فهرستنویسی پیش از انتشار: توسط انتشارات امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

آیات اخلاقی: برگزیده‌ای از کتاب اخلاق در قرآن / زیر نظر مکارم شیرازی؛ گردآوری و تنظیم حسین هاشمیان وعلی اصغر همتیان. - قم: امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۱۳۸۸.

۲۰۰ص ISBN: 978-964-533-111-3

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. قرآن -- اخلاق. ۲. اخلاق اسلامی. الف. هاشمیان، حسین، ۱۳۵۳- ، گردآورنده

۲. همتیان، علی اصغر، ۱۳۵۰- ، گردآورنده. الف. امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. ب. عنوان

۳۰۱۲ الف ۷م / ۳ / ۱۰۳ BP ۲۹۷/۱۵۹

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

آیات اخلاقی

برگزیده‌ای از کتاب اخلاق در قرآن

زیر نظر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی(مدّظلّه)

گردآوری و تنظیم: **سید حسین هاشمیان و علی اصغر همتیان**
تیراژ: **۲۰۰۰ نسخه**
نوبت چاپ: **ششم**
صفحه و قطع: **۲۰۰ صفحه / رقعی**
تاریخ انتشار: **۱۳۹۴**
چاپخانه: **سلیمانزاده**
ناشر: **انتشارات امام علی بن ابی‌طالب(ع)**
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۱-۳

قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵
تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹
www.imamalipub.ir

قیمت: **۷۰۰۰ تومان**

فهرست مطالب

مقدّمه اداره کل فرهنگی حوزه‌های علمیه..... ۹
مقدّمه..... ۱۱

بخش اوّل

کلیات مسائل اخلاقی

فصل اوّل: اهمیت بحث‌های اخلاقی..... ۱۵
فصل دوّم: نقش اخلاق در زندگی..... ۱۷
فصل سوّم: پشتوانه های اخلاقی ۲۰
فصل چهارم: بی‌نیازی خداوند از جهاد اخلاقی ما..... ۲۲
فصل پنجم: آیا در هر مرحله‌ای استاد اخلاق لازم است؟ ۲۵
فصل ششم: آمادگیهای لازم برای پرورش فضائل اخلاقی ۲۹
۱. پاک بودن محیط..... ۳۱
۲. تأثیر معاشران و دوستان..... ۳٤
۳. تأثیر تربیت خانوادگی..... ۳۷
٤. تأثیر علم و آگاهی در تربیت ۳۹
۵. تأثیر فرهنگ جامعه..... ٤۱

٦. رابطه عمل و اخلاق..... ٤٤
٧. رابطه اخلاق و غذای حلال..... ٤٧
فصل هفتم: گامهای عملی به سوی تهذیب اخلاقی..... ٤٩
١. توبه..... ٥١
الف) وجوب توبه..... ٥١
ب) توبه و عمل صالح..... ٥٤
ج) آثار و برکات توبه..... ٥٦
٢. مشارطه..... ٥٩
٣. مراقبه..... ٦٢
٤. محاسبه..... ٦٥
٥. معاتبه و معاقبه..... ٦٨

❁ ❁ ❁

خلوص نیّت..... ٧١
ریاکاری..... ٧٣
طریق درمان ریا..... ٧٥

❁ ❁ ❁

سکوت..... ٧٨
زبان..... ٨١

❁ ❁ ❁

خودشناسی و خداشناسی..... ٨٤
الف) رابطه خودشناسی و تهذیب نفس..... ٨٤
ب) خودشناسی وسیلهٔ خداشناسی..... ٨٨

❁ ❁ ❁

عبادت و پرورش روح ۹۱

* * *

یاد خدا و پرورش روح ۹۴
کیفیّت ذکر ۹۶
موانع ذکر ۹۹
فصل هشتم: اسوه‌ها و الگوها ۱۰۲

بخش دوّم

جزئیات مسائل اخلاقی

فصل اوّل: تکبّر و استکبار ۱۰۷
فصل دوّم: تواضع و فروتنی ۱۱۰
فصل سوّم: حرص و کم طاقتی ۱۱۳
فصل چهارم: حبّ دنیا ۱۱۶
فصل پنجم: حسد ۱۱۹
فصل ششم: غرور و خودبینی ۱۲۲
فصل هفتم: آرزوهای دراز ۱۲۴
فصل هشتم: خشیّت (ترس از خدا) ۱۲۶
فصل نهم: توکل ۱۲۸
فصل دهم: شهوت پرستی ۱۳۱
فصل یازدهم: عفّت و غیرت ۱۳۴
فصل دوازدهم: غفلت ۱۳۸
فصل سیزدهم: بُخل ۱۴۱

فصل چهاردهم: جود و سخاوت ۱٤٤
فصل پانزدهم: عجله و شتاب ۱٤۷
فصل شانزدهم: صبر ۱٤۹
فصل هفدهم: جاه طلبی ۱۵۲
فصل هجدهم: لجاجت و بهانه جویی ۱۵۵
فصل نوزدهم: سپاسگزاری ۱۵۸
فصل بیستم: کفران نعمت ۱٦۱
فصل بیست و یکم: حُسن خلق و کج خلقی ۱٦٤
فصل بیست و دوّم: امانت ۱٦۷
فصل بیست و سوّم: صدق و راستی ۱۷۰
فصل بیست و چهارم: دروغ ۱۷۳
فصل بیست و پنجم: وفای به عهد ۱۷٦
فصل بیست و ششم: بحث منطقی و جدال و مراء ۱۷۹
فصل بیست و هفتم: اصلاح ذات البین ۱۸۲
فصل بیست و هشتم: حلم و غضب ۱۸۵
فصل بیست و نهم: عفو و انتقام ۱۸۸
فصل سی‌ام: سوء ظن، تجسّس، غیبت ۱۹۱
سوء ظن ۱۹۲
تجسّس ۱۹۳
غیبت ۱۹٤
فصل سی و یکم: اجتماع گرایی و انزواطلبی ۱۹۷

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر به سوی قله‌های کمال است و آورنده آن هدف از رسالت خویش را تکمیل مکارم اخلاق بیان کرده است. اگرچه پرداختن به مکارم اخلاق وظیفه همه انسانها می‌باشد امّا شایسته است طلاب و فضلای حوزه‌های علمیه که قرار است مبلغان دین مبین اسلام و ادامه دهندگان روش نبی مکرم اسلام باشند، ابتدا خود قرآن کریم و خصوصا آیات اخلاقی آن را در درون جان خویش حک نمایند، سپس به رسالت تبلیغ و ترویج کتاب خدا بپردازند. در این راستا «اداره کل فرهنگی معاونت تهذیب حوزه های علمیه» تهیه کتابی مشتمل بر آیات اخلاقی قرآن را در دستور کار قرارداد تا زمینه آشنایی و حفظ این آیات برای سربازان حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه فراهم گردد. نتیجهٔ این اقدام کتاب حاضر است که مشتمل بر تعدادی از آیات اخلاقی قرآن در موضوعات گوناگون و برگفته از کتاب شریف «اخلاق در قرآن» ــ که توسط مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله) به رشته تحریر در آمده ـ می‌باشد.

در اینجا لازم است از زحمات اساتید معظم حجج اسلام آقایان سید حسین هاشمیان و علی اصغر همتیان که وظیفه انتخاب آیات، تلخیص

و تنظیم تفسیر آیات مذکور را به عهده داشتند و همچنین از زحمات حجت الاسلام و المسلمین متقی نژاد که پی‌گیری امور مربوط به تهیه و چاپ کتاب مذکور را بر عهده داشته‌اند، تقدیربه عمل آید.

در پایان از حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله) که با تدوین کتاب ارزشمند «اخلاق در قرآن» زمینه ترویج معارف اخلاقی اسلام را فراهم نموده‌اند، تقدیر و تشکر نموده، طول عمر با عزت معظم‌له را از درگاه خداوند منان خواستاریم .

معاونت تهذیب حوزه های علمیه
اداره کل فرهنگی

مقدّمه

اداره کل فرهنگی معاونت تهذیب حوزه‌های علمیه پیشنهاد تهیّهٔ متنی با محتوای «آیات اخلاقی قرآن» را به عنوان متن مسابقه‌ای با محوریّت آیات اخلاقی قرآن طرح نمود.

با توجّه به ضرورت روزافزون آشنایی طلاب با آموزه‌های اخلاقی قرآن شروع به کارنموده و کتاب «اخلاق در قرآن» آیة الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه) را که به صورت تفسیر موضوعی به تشریح آیات اخلاقی قرآن پرداخته به عنوان منبعِ تهیّهٔ متن مذکور انتخاب نمودیم.

از آنجا که هدف، تهیّهٔ یک متن مختصر بود از هر موضوعی از موضوعات اخلاقی یک آیه را انتخاب و ذیل هر آیه علاوه بر ترجمه، تفسیر مختصری را از کتاب مذکور نقل نمودیم.

نتیجهٔ آن تلاش کتابی است که ملاحظه می‌فرمایید گرچه قصد اولیه تنها تهیّهٔ متنی برای برگزاری یک مسابقه بود امّا در ادامه به نظر رسید این متن می‌تواند بعنوان یک کتاب برای عموم مورد استفاده قرار گیرد.لازم به ذکر است این کتاب چنانچه تشریح شد بر اساس اختصار تهیّه گردیده لذا خوانندگان محترم که قصد تحقیق و بررسی بیشتری

دارند می‌توانند به اصل کتاب «اخلاق در قرآن» که در سه جلد بـه زیـور طبع آراسته گردیده مراجعه نمایند.

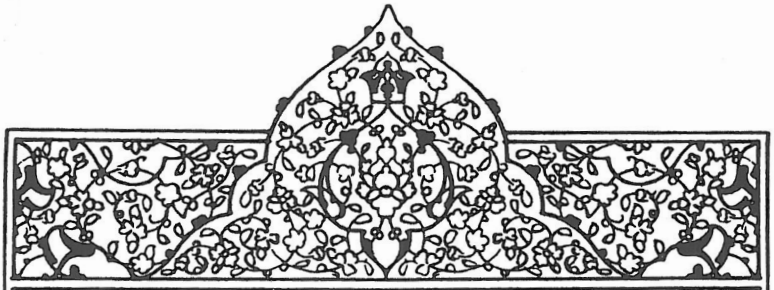
در پایان از مرجع عالیقدر حضرت آیة الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظلّه) که اجازهٔ چاپ این کتاب را صادر فرمودند صـمیمانه سپاسـگزاری نموده و از خداوند متعال طول عمر با عزّت را برای معظم له خواستاریم.

در ضمن از اداره کل فرهنگـی معاونـت تهـذیب حـوزه‌هـای علمیّـه جهت فراهم نمودن مقدّمات تهیّه، چاپ، و نشر این کتاب در بین طلاب تشکّر و قدردانی نموده، دوام توفیقاتشان را از خداوند منّان خواهانیم.

امید است تهیّهٔ این کتاب گامی مؤثّر در راستای ترویج معارف قـرآن باشد و مورد توجّه حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

والسلام علیکم ورحـــمة الله

سیدحسین هاشمیان ـ علی اصغر همتیان



بخش اوّل

کلیات مسائل اخلاقی

فصل اوّل

اهمیّت بحث‌های اخلاقی

﴿لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ﴾
(آل عمران – ١٦٤)

ترجمه:

خداوند بر مؤمنان منت نهاد [و نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و آنان را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ هر چند پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند.

خلاصهٔ تفسیر:

از اهداف اصلی بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تزکیهٔ نفوس و تربیت انسانها و پرورش اخلاق حسنه بوده است؛ حتی می‌توان گفت تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت ، مقدمه‌ای است برای مسئلهٔ تزکیهٔ نفوس و تربیت انسانها؛ همان چیزی که هدف اصلی علم اخلاق را تشکیل می‌دهد.

شاید به همین دلیل «تزکیه» بر «تعلیم» پیشی گرفته است، چرا که هدف اصلی و نهایی «تزکیه» است هر چند در عمل «تعلیم» مقدم بر آن می‌باشد.و اگر در آیهٔ دیگری[1] «تعلیم» بر «تزکیهٔ اخلاق» پیشی گرفته، ناظر به ترتیب طبیعی و خارجی آن است، که معمولاً «تعلیم» مقدمه‌ای است برای «تربیت و تزکیه»؛ بنابراین، هر کدام از آیات به یکی از ابعاد این مسئله می‌نگرد.

احتمال دیگر اینکه منظور از این تقدیم و تأخیر این است که این دو (تعلیم و تربیت) در یکدیگر تأثیر متقابل دارند؛ یعنی، همان گونه که آموزشهای صحیح سبب بالا بردن سطح اخلاق و تزکیهٔ نفوس می‌شود، وجود فضائل اخلاقی در انسان نیز سبب بالا بردن سطح علم و دانش اوست؛ چرا که انسان وقتی می‌تواند به حقیقت علم برسد که از «لجاجت» و «کبر» و «خودپرستی» و «تعصب کورکورانه» که سد راه پیشرفتهای علمی است خالی باشد، در غیر این صورت این گونه مفاسد اخلاقی حجابی بر چشم و دل او می‌افکند که نتواند چهرهٔ حق را آن چنان که هست مشاهده کند و طبعاً از قبول آن وامی‌ماند.

اهتمام فوق العاده قرآن مجید به مسائل اخلاقی و تهذیب نفوس بعنوان یک مسأله اساسی و زیربنائی از آیات فراوانی قابل استفاده است. آیه مورد بحث بعثت پیامبری را که مربی اخلاقی و معلم کتاب و حکمت است به عنوان منّتی بزرگ و نعمتی عظیم از ناحیهٔ خداوند شمرده است و این دلیل بر اهمیت اخلاق است.

---

۱. بقره / ۱۲۹.

فصل دوّم

نقش اخلاق در زندگی

﴿ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴾

(فصّلت ـ ۳۵ و ۳٤)

ترجمه:

هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است * اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نایل نمی گردند !

خلاصهٔ تفسیر:

در نخستین آیه، طریقهٔ بسیار مؤثر و مهمی را برای پایان دادن به کینه توزی‌ها و عداوت‌ها، ارائه می‌دهد و نقش اخلاق را در

برچیدن نفرتها و کینه‌ها روشن می‌سازد، می‌فرماید: «با نیکی، بدی را دفع کن ، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم وصمیمی شوند»؛ ﴿ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ﴾.

سپس در آیه بعد می افزاید : این کار هم کم نیست ، و این بزرگواری و سعهٔ صدر ، از هر کس بر نمی آید «تنها کسانی به این مرحله می رسند که دارای صبرو استقامتند ، و تنها کسانی به این فضیلت اخلاقی نائل می شوند ، که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند!»؛ ﴿وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٖ﴾.

همیشه یکی از مشکلات بزرگ جوامع بشری ، انباشته شدن کینه ها و نفرتها بوده که وقتی به اوج خود برسد ، آتش جنگها از آن زبانه می کشد و همه چیز را در کام خود فرو می برد و خاکستر می کند.

حال اگر روش بالا (دفع بدی با نیکی) با آن برخورد شود، کینه‌ها، همچون برف در تابستان بزودی ذوب می شود و از میان می رود، جوامع بشری را از خطر بسیاری از جنگها مصون می دارد، از جنایات می کاهد و راه را برای همکاری عمومی هموار می‌سازد. ولی همان گونه که قرآن می گوید ، این کار کار همه کس نیست و بهره عظیمی از ایمان و تقوا و تربیت اخلاقی لازم دارد.

بدیهی است اگر خشونت با خشونت پاسخ گفته شود، و سیئه با سیئه دفع گردد ، خشونت ها بصورت تصاعدی بالا می گیرد ، و روز به روز دامنه آن گسترده تر می شود و مایه بدبختیها ی عظیمی در سطح جامعه بشری می گردد!

بدیهی است این امر (دفع بدی با نیکی) شرایط و حدود و استثناهایی دارد که باید توجه شود.

فصل سوّم

پشتوانه های اخلاقی

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۚ وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ﴾

(نور ـ ۲۱)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از گامهای شیطان پیروی نکنید! هر کس پیرو شیطان شود (گمراهش می‌سازد، زیرا) او به فحشا و منکر فرمان می‌دهد! و اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی‌شد؛ ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می‌کند، و خدا شنوا و داناست!

خلاصهٔ تفسیر:

بنابراین آیه، پاکی اخلاق و عمل و تزکیه کامل انسان جز در

سایه فضل الهی و رحمت او ممکن نیست.

همین معنی با تعبیر دیگری در سوره «اعلی» دیده می‌شود، می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ﴾ ؛ «به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد)، رستگار شد. و (آن که) نام پروردگارش را یاد کرد سپس نماز خواند!»[1].

مطابق این آیات، تزکیه اخلاقی و عملی رابطه نزدیکی با نام پروردگار و نماز و نیایش او دارد؛ اگر از آن مایه بگیرد، ریشه‌دار و پردوام خواهد بود، و اگر به اصول دیگری متّکی شود سست و کم محتوا خواهد بود.

---

۱. اعلی / آیات ۱۴ و ۱۵.

فصل چهارم

بی‌نیازی خداوند از جهاد اخلاقی ما

﴿ وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفْسِهِۦٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾

(عنکبوت - ٦)

ترجمه:

کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می‌کند؛ چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

خلاصهٔ تفسیر:

تهذیب نفس نوعی جهاد و مبارزه بادشمنان درونی است ، که در کمین انسانها هستند.

پیغمبر اکرم ﷺ گروهی از مجاهدان اسلام را به سوی میدان جهاد فرستاد ، هنگامی که از جهاد بازگشتند فرمود: «مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الا کبر فقیل یا رسول الله ماالجهاد الاکبر، قال ﷺ جهاد النفس: آفرین بر جمعیتی که جهاد اصغر را انجام دادند و جهاد اکبر بر دوش آنها مانده است؛ کسی

عرض کرد ای رسول الله ! جهاد اکبر چیست؟ فرمود جهاد با نفس»[۱].

بعضی از آیات قرآنی که درزمنیه جهاد وارد شده نیز به جهاد اکبر تفسیر شده است ، یا ازاین نظر که ناظر به خصوص جهاد بانفس است ، ویا ازاین نظرکه مفهوم عامی دارد که هر دوبخش ازجهاد را شامل می شود .

درتفسیر قمی درذیل این آیه ﴿ وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفْسِهِۦٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ آمده است : وَمَن جاهَدَ ... قالَ نَفسَهُ عَنِ الشَّهَواتِ وَاللَّذّات وَالمَعاصِی ؛ یعنی ، منظور مبارزه با نفس در برابر شهوات و لذات نامشروع و گناهان است[۲] .

این تفسیر از آنجا سرچشمه می گیرد که دراین آیه فایده جهاد را متوجه خود انسان می کند ، واین بیشتر درجهاد با نفس است .

درآخرین آیه سوره عنکبوت نیز آمده است : ﴿ وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُوا۟ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴾؛ «آنها که در راه ما (باخلوص نیت) جهاد کنند به یقین هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است».

---

۱. وسائل الشیعه ، ج ۱۱ ص۱۲۲ (باب اول، جهاد النفس).

۲. تفسیر قمی ، ج ۲ ص ۱٤۸؛ بحارالانوار، ج ۷٦ ص ٦٥ .

این آیه نیز به قرینه فینا (در طریق ما) و جمله لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلنا (آنها را به راههای خود هدایت می کنیم) بیشتر ناظر به جهاد اکبر است ؛ و یامفهوم عامی دارد که هردو جهاد را شامل می شود .

فصل پنجم

آیا در هر مرحله‌ای استاد اخلاق لازم است؟

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴾

(انبیاء ـ ۷)

ترجمه:

ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم! (همه انسان بودند، و از جنسِ بشر!) اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید.

خلاصهٔ تفسیر:

بسیاری از علمای سیر و سلوک عقیده دارند که رهروان راه کمال و فضیلت و تقوا و اخلاق و قرب الی الله باید زیر نظر استادی کار کنند؛ ولی آگاهان ذی فن هشدار می دهند که رهروان راه تقوا و تهذیب نفس نباید به آسانی خود را به این و آن بسپارند، و تا کسی را به قدر کافی آزمایش نکنند و از صلاحیّت علمی و دینی آنها آگاه نگردند، خود را در اختیار آنان قرار ندهند.

به هر حال، گاه برای لزوم انتخاب استاد و ارشاد کننده طریق، به آیه ﴿ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ ؛ «از آگاهان بپرسید اگر نمی دانید!» استدلال کرده اند که سخن از تعلیم می گوید نه از تربیت؛ ولی از آنجا که تربیت در بسیاری از موارد متّکی بر تعلیم است، بی شک باید در این گونه موارد از آگاهان کمک گرفت، و این معنی با انتخاب یک فرد خاص برای نظارت بر اعمال و اخلاق او، تفاوت روشنی دارد. علاّمه مجلسی در بحار الانوار در حدیثی از امام علیّ بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «هلک من لیس له حکیم یرشده؛ کسی که دانشمند و حکیمی او را ارشاد نکند، هلاک می شود!»[1].

ولی از مجموع آنچه گفته شد این امر استفاده نمی‌شود که در مباحث اخلاقی همیشه استاد خصوصی لازم است بطوری که اگر نباشد برنامه تربیت و پرورش اخلاق و تقوا و ادامه سیر و سلوک مختل گردد، چه بسیارند کسانی که با استفاده از آیات قرآن و روایات اسلامی و کلمات بزرگان در کتب اخلاقی و التزام عملی به آنها، این راه را پیموده و به مقامات والایی رسیده اند، هر چند نمی توان انکار کرد که وجود استاد خصوصی و مدد گرفتن از انفاس قدسیّه نیکان و پاکان وسیله خوبی برای نیل به کمال و طیّ طریق در کوتاهترین مدّت و حلّ مشکلات اخلاقی می باشد.

---

۱. بحار الانوار، ج ۷۵ ص ۱۵۹.

ما به تمام پویندگان این راه هشدار می‌دهیم که اگر می‌خواهند استادی برای مسائل اخلاقی انتخاب کنند بسیار با احتیاط گام بردارند و در این انتخاب سختگیر و دقیق باشند و هرگز به ظواهر عمل نکنند و به سوابق اشخاص، خوب بنگرند و با مشورت با آگاهان دست به چنین انتخابی بزنند تا به مقصود خود نائل گردند.

فصل ششم

آمادگیهای لازم
برای پرورش فضائل اخلاقی

۱. پاک بودن محیط
۲. تأثیر معاشران و دوستان
۳. تأثیر تربیت خانوادگی
۴. تأثیر علم و آگاهی در تربیت
۵. تأثیر فرهنگ جامعه
۶. رابطه عمل و اخلاق
۷. رابطه اخلاق و غذای سالم

۱. پاک بودن محیط

﴿وَٱلْبَلَدُ ٱلطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُۥ بِإِذْنِ رَبِّهِۦ ۖ وَٱلَّذِى خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ﴾

(اعراف – ۵۸)

ترجمه:

سرزمین پاکیزه و (شیرین)، گیاهش به فرمان پروردگار می‌روید؛ امّا سرزمینهای بد طینت (و شوره‌زار)، جز گیاه ناچیز و بی‌ارزش، از آن نمی‌روید؛ این گونه آیات (خود) را برای آنها که شکرگزارند، بیان می کنیم!

خلاصهٔ تفسیر:

در این آیه تأثیر محیط در اعمال و افعال انسان به صورت لطیفی بیان شده است.

مفسّران بزرگ در تفسیر این آیه بیانات گوناگونی دارند.

بعضی گفته‌اند منظور این است که آب زلال وحی همچون قطرات باران بر سرزمین دلها فرو می‌ریزد؛ دلهای پاک آن را می‌پذیرد و گلهای زیبای معرفت و میوه‌های لذّتبخش تقوا و طاعت از آن می‌روید در حالی که دلهای ناپاک و

آلوده واکنش مناسبی نشان نمی‌دهند؛ پس اگر می‌بینیم عکس‌العمل همه در برابر دعوت پیامبر و تعلیمات اسلام یکسان نیست، این به خاطر نقص در فاعلیّت فاعل، نمی‌باشد بلکه اشکال در قابلیّت قابل است.

دیگر این که، هدف از بیان این مثال این است که همیشه نیکیها و خوبیها را از محلّ مناسبش طلب کنید چرا که تلاش و کوشش در محلهای نامناسب چیزی جز هدر دادن نیروها محسوب نمی‌شود[1].

احتمال سومی که در تفسیر این آیه وجود دارد و می‌تواند برای بحث ما مورد استفاده قرار گیرد این است که: در این مثال انسانها به گیاهان تشبیه شده‌اند و محیط زندگی آنها به زمینهای شور و شیرین. در یک محیط آلوده، پرورش انسانهای پاک مشکل است هر چند تعلیمات قوی و مؤثّر باشد، همان گونه که قطرات حیاتبخش باران هرگز در شوره زار سنبل نمی‌رویاند. به همین دلیل، برای تهذیب نفوس و تحکیم اخلاق صالح باید به اصلاح محیط اهمّیّت فراوان داد.

البتّه تفسیرهای سه گانه بالا هیچ گونه منافات با هم ندارد؛ ممکن است تمثیل فوق ناظر به همه این تفسیرها باشد.

آری! محیط اجتماعی آلوده، دشمن فضائل اخلاقی است؛ در حالی که محیطهای پاک بهترین و مناسبترین فرصت را برای تهذیب نفوس دارد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که روزی یاران خود را مخاطب ساخته و فرمود: «اِیَّاکُمْ وَخَضْراءَ الدِّمَنِ، قیلَ یارَسُولَ اللّه وَمَنْ خَضْراءُ الدِّمَنِ قالَ صلی الله علیه و آله: اَلْمَرْئَةُ الْحَسْناءُ فی مَنْبَتِ السُّوْءِ؛ از گیاهان

---

۱. این تفسیر در مجمع البیان و تفسیر الحدید در ذیل آیه بالا مورد بحث قرار گرفته است.

(زیبایی که) بر مزبله‌ها می‌روید بپرهیزید! عرض کردند: ای رسول خدا! گیاهان زیبایی که بر مزبله‌ها می‌روید اشاره به چه کسی است؛ فرمود: زن زیبایی که در خانواده (و محیط) بد پرورش یافته[1]!

این تشبیه بسیار گویا می‌تواند اشاره به تأثیر محیط خوب و بد در شخصیّت انسان باشد و یا اشاره به مسأله وراثت به عنوان یک وسیله زمینه‌ساز و یا هر دو.

---

۱. وسائل الشیعه، ج ١٤ ص ١٩ ح ٧؛ بحار الانوار ج ١٠٠ ص ٢٣٢ ح ١٠.

۲. تأثیر معاشران و دوستان

﴿ وَيَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَٰلَيْتَنِي ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلًا * يَٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَّقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَآءَنِيٰ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِلْإِنسَٰنِ خَذُولًا ﴾

(فرقان - آیات ۲۷ الی ۲۹)

ترجمه:

و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدّت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم! * ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! * او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود!» و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است!

خلاصهٔ تفسیر:

در آیات مورد بحث، سخن از تأسّف و تأثّر عمیق ستمگران در

قیامت است که از انتخاب دوستان ناباب تأسّف می‌خورند؛ چرا که عامل اصلی بدبختی خود را در رفاقت با آنان می‌بینند؛ می‌فرماید: «و (به خاطر آور) روزی را که ظالم دست خویش را از (شدّت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش (با رسول خدا) راهی برگزیده بودم! ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود! و شیطان همیشه خوار کننده انسان بوده است!

به این ترتیب، ستمگران در قیامت، نخست از ترک رابطه با پیامبر شدیداً اظهار تأسّف می‌کنند، و سپس از ایجاد رابطه با افراد آلوده و فاسد؛ و بعد با صراحت، عامل اصلی گمراهی خود را همین دوستان منحرف و آلوده معرّفی می‌کنند! و حتّی تأثیر آنها را بالاتر از تأثیر پیامهای الهی (البتّه در بیماردلان) می‌شمرند؛ و از تعبیر آخرین آیه، استفاده می‌شود که دوستان بد جزء لشکر شیطانند؛ و یا به تعبیر دیگر، از شیاطین انس محسوب می‌شوند.

قابل توجّه این که، در این آیات تأسّف این گروه را با جمله ﴿يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ﴾؛ «ظالم هر دو دست خود را به دندان در آن روز می‌گزد» بیان فرموده؛ و این آخرین مرحله تأسّف است؛ و در

موارد ضعیفتر، انسان انگشت خود را به دندان می‌گیرد و در مرحله بالاتر، پشت دست را به دندان می‌گزد و در مراحل شدید هر دو دست خود را یکی بعد از دیگری به دندان می‌گزد؛ و در حقیقت این یک نوع انتقام گیری از خویشتن است که چرا کوتاهی کردم و با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم کردم!

آنچه از آیات فوق و بعضی از آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می‌شود این است که دوستان و معاشران و همنشینان در سعادت و شقاوت انسان تأثیر فوق‌العاده‌ای دارند؛ نه تنها اخلاق و رفتار افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند، که در شکل‌گیری عقائد آنها مؤثّرند؛ اینجاست که یک استاد اخلاق باید همواره با دقّت تمام افراد تحت تربیت خود را از این نظر مورد توجّه قرار دهد؛ مخصوصاً در عصر و زمان ما که نشر وسائل فساد از طریق دوستان ناباب به صورت وحشتناکی در آمده و یکی از سرچشمه‌های اصلی انواع انحرافات را تشکیل می‌دهد.

۳. تأثیر تربیت خانوادگی

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ﴾

(تحریم ـ ٦)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگهاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند!

خلاصهٔ تفسیر:

این آیه، به دنبال آیاتی است که در آغاز سوره تحریم آمده و به همسران پیامبرﷺ هشدار می‌دهد که دقیقاً مراقب اعمال خویش باشند؛ سپس مطلب را به صورت یک حکم عام مطرح نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته است.

بدیهی است، منظور از آتش در اینجا همان آتش دوزخ است، و دور داشتن از آن، جز از طریق تعلیم و تربیت خانواده که موجب ترک معاصی و اقبال بر طاعات و تقوا و پرهیزگاری گردد، نخواهد بود؛ و به این ترتیب این آیه هم وظیفه سرپرست خانواده را نسبت به خانواده تحت سرپرستی خود روشن می سازد، و هم تأثیر تعلیم و تربیت را در تقوا و فضائل اخلاقی.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ زیر بنای خانواده یعنی از مقدّمات ازدواج، سپس نخستین لحظه تولّد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقّت تعقیب شود.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، یکی از یاران پیامبرﷺ سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنیم؟ فرمود: «تَأمُرُهُم بِما اَمَرَ اللهُ وَتَنهاهُمُ عَمَّا نَهاهُم اللهُ ان اطاعُوکَ کُنتَ قَد وَقَیتَهُم، وان عَصَوکَ کُنتَ قَد قَضَیتَ ما عَلَیکَ؛ آنها را امر به معروف و نهی از منکر کن، اگر از تو پذیرا شوند، آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرند، وظیفه خود را انجام داده ای!»[1].

این نکته نیز روشن است که امر به معروف یکی از ابراز کار برای دور داشتن خانوده از آتش دوزخ است؛ و برای تکمیل این هدف باید از هر وسیله استفاده کرد و از تمام جنبه های عملی، روانی و قولی کمک گرفت.

---

۱. نور الثقلین، ج ۵ ص ۳۷۲.

۴. تأثیر علم و آگاهی در تربیت

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا ٱللَّهُ أَوْ تَأْتِينَآ ءَايَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَٰبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾

(بقره ـ ۱۱۸)

ترجمه:

افراد ناآگاه گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید؟! و یا چرا آیه و نشانه‌ای برای خود ما نمی‌آید؟!» پیشینیان آنها نیز، همین گونه سخن می‌گفتند؛ دلها و افکارشان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه‌ها را برای اهل یقین (و حقیقت‌جویان) روشن ساخته‌ایم.

خلاصهٔ تفسیر:

تاریخ انبیاء پر است از بهانه جوئیهائی که امّتهای نادان در برابر آنها داشتند؛ در قرآن مجید مکرّر به آن اشاره می‌کند و گاه روی رابطه آن با جهل انگشت می‌گذارد؛ از جمله در آیه مورد بحث

مـی خـوانیم: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا ٱللَّهُ أَوْ تَأْتِينَآ ءَايَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَٰبَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾؛ «افـرادی جاهـل و ناآگاه گفتند چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید و چرا آیه و نشانه‌ای بـر خود ما نازل نمی‌کند! پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می‌گفتنـد؛ دلها و افکارشان شبیه یکدیگر است».

در اینجا تکیه بر جهل به عنوان زمینه بهانه جـویی معرفـی شـده اسـت، و نشان می‌دهد که این انحراف اخلاقی، رابطه نزدیکی با جهل دارد، همان گونـه که تجربیّات فراوان نیز آن را نشان می‌دهد.

۵. تأثیر فرهنگ جامعه

﴿ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ * يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴾

(نحل آیات ۵۸ و ۵۹)

ترجمه:

در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود؛ و به شدّت خشمگین می گردد * بخاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود متواری می گردد؛ (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟! چه بد حکم می کنند!

خلاصهٔ تفسیر:

در آیه فوق، سخن از داستان وحشتناک زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیّت، به خاطر خو گرفتن به یک سنّت غلط می باشد.

عرب جاهلی تولّد دختر را ننگی برای خود می پنداشت، و هر گاه به او خبر می دادند دختری نصیب تو شده است، چنان خشمگین می‌شد که

صورتش از شدّت ناراحتی کبود و سیاه می شد!

و گاه روزها یا هفته ها خود را پنهان می کرد و پیوسته در فکر بود، آیا این ننگ را بر خود بپذیرد، و دختر را نگه دارد یا در زیر خاک پنهانش سازد؛ و خود را از این غم و اندوه رهایی بخشد. بی شک آدم‌کشی آن هم در جایی که پای فرزند نوزاد در میان باشد از قبیح ترین اعمال و زشت ترین کارها است ولی سنّتهای غلط چنان قبح و زشتی آن را از بین می برد که به صورت یک فضیلت و افتخار در می آید.

از مسائل وحشتناکی که در مورد مسأله زنده به گور کردن دختران در بعضی از تفاسیر آمده، این است که نوشته اند دفن کردن در زیر خاک یکی از طرق نابود کردن آنها بود، گاه دختران را در آب می انداختند و غرق می کردند و گاه از بالای کوه پرتاب می نمودند و گاهی آنها را سر می بریدند!»[1].

راستی چگونه این گونه سنّتها راه را برای رذائل اخلاقی در بدترین اشکالش هموار می سازد؛ و بدترین رذائل را در ردیف بهترین فضائل قرار می دهد؛ و این گواه دیگری است بر این که فرهنگ قوم و ملّت، یکی از انگیزه های مهمّ گرایش به فضائل یا رذائل است و آنان که می‌خواهند با رذائل اخلاقی مبارزه کنند، باید در اصلاح فرهنگ های فاسد بکوشند.

شبیه همین معنی را در عصر و زمان خود مشاهده می‌کنیم که

---

۱. تفسیر روح المعانی، ج ١٤ ص ١٥٤، ذیل آیه مورد بحث.

فرهنگ‌های شبیه فرهنگ عرب جاهلی، سرچشمه انواع رذائل اخلاقی شده است به عنوان نمونه: در یک کنفرانس بزرگ جهانی که در سالهای اخیر در پکن پایتخت چین درباره حقوق زن برگزار شد، گروه عظیمی از کشورهای شرکت کننده در آن کنفرانس اصرار داشتند که این سه اصل در برنامه کنفراس جای گیرد: آزادی روابط جنسی زنان؛ مشروع بودن همجنس گرایی آنان؛ و آزادی سقط جنین؛ که با جنجال عظیمی از سوی بعضی از کشورهای اسلامی از جمله کشور ما رو به رو شد.

بدیهی است هنگامی که نمایندگان به اصطلاح تحصیل کرده اقوام و ملّتها از این گونه کارهای زشت و ننگین به عنوان حقوق زن دفاع کنند و فرهنگی بر اساس آن پدید آید، چه رذائل اخلاقی در میان اقوام و ملل شایع می گردد! رذائلی که آثار زیانبار آن نه تنها در مسأله تهذیب اخلاق، بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها نیز نمایان می شود.

۶. رابطه عمل و اخلاق

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾

(کهف ـ ۱۰۴ و۱۰۳)

ترجمه:

بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟* آنها که تلاششان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند.

خلاصهٔ تفسیر:

در آیه مورد بحث، خداوند روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می‌فرماید: «بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم چه اشخاصی هستند؟- آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده در حالی که گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند»؛ ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾.

در اینجا سخن از زیانکارترین مردم است که سرمایه‌های مهمّ زندگی خود را از قبیل عمر و جوانی و نیروی فکری و جسمانی را در راههای غلط از دست می‌دهند، در حالی که می‌پندارند کار نیکی انجام می‌دهند و خوشحالند و افتخار می‌کنند.

چرا این گونه افراد به چنین روز سیاهی می‌افتند؟ دلیلش خو گرفتن به زشتیها و بدیها و هوا پرستی و خود خواهی و خود بینی است که همچون پرده‌های سیاه ظلمانی بر چشم عقل آنها فرو می‌افتد و از دیدن حقایق باز می‌مانند، و واقعیّتها را غیر از آنچه هست تصوّر می‌کنند. نتیجه این گرفتاری و بدبختی، همان است که در آیه بعد از آن آمده است؛ می‌گوید: «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، و به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود گشته‌است!»؛ ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾.

در روایات اسلامی در تفسیر آیه فوق تعبیراتی دیده می‌شود که هر یک بیان مصداق روشنی از مصداقهای این آیه است، و همه در آن جمعند؛ در بعضی از روایات، به منکران ولایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام تفسیر شده، و در بعضی به رهبانهای مسیحی، یعنی مردان و زنان تارک دنیا که چشم از همه لذّات دنیا پوشیده‌اند، در حالی که در راه انحرافی گام بر می‌دارند و در بعضی از روایات به بدعتگذاران از مسلمین، و بعضی به خوارج نهروان و در بعضی به بدعتگذاران یهود و نصاری تفسیر شده است؛ همه اینها کسانی هستند که اعمالشان در واقع زشت و

آمیخته به گناه و جنایت بوده در حالی که خود را بر طریق حقّ و صواب می‌پنداشتند.

قابل توجّه این که جمله «حَبِطَتْ اعْمالُهُمْ» که در ذیل آیه بعد آمده بود از ماده «حَبَط» (بروزن سبد) می‌باشد که یکی از معانی معروف آن این است که شتر یا حیوان دیگری، علف زیاد و احیاناً علفهای مضرّ و مسموم بخورد و شکم او باد کند و به مرگ او منتهی گردد؛ بدیهی است باد کردن شکم این حیوان دلیل بر فربهی و قوّت او نیست؛ بلکه نشانه بیماری و چه بسا مقدّمه مرگ اوست، هرچند ممکن است ناآگاهان آن را فربهی و قدرت و قوّت پندارند.

گروهی از انسانها نیز به همین سرنوشت گرفتار می‌شوند، تمام تلاش و کوشش خود را در طریق بدبختی خویش به کار می‌گیرند در حالی که گمان می‌کنند در مسیر خوشبختی گام بر می‌دارند.

۷. رابطه اخلاق و غذای حلال

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ﴾

(مؤمنون ـ ۵۱)

ترجمه:

ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید آگاهم!

خلاصهٔ تفسیر:

بعضی از مفسّران معتقدند ذکر این دو (خوردن غذاهای پاک و انجام عمل صالح) پشت سر یکدیگر دلیل بر وجود یک نوع ارتباطی بین این دو است، و اشاره به این است که تغذیه بر اعمال و رفتار تاثیر گزار است. غذای حلال و پاک، روح را پاک می‌کند و سرچشمه عمل صالح می‌شود، و غذاهای حرام و ناپاک روح و جان را تیره و سبب اعمال ناصالح می‌گردد[1].

در تفسیر «روح‌البیان» بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره‌گیری

---

۱. تفسیر نمونه ج ۱۴ ذیل آیه مورد بحث.

از غذای حلال به اشعار زیر استناد شده:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال　　عشق و رقّت آید از لقمه حلال!

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها　　لقـمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها

و در شعر دیگری نقل می‌کند:

قطره باران تو چون صاف نیـست　　گوهر دریای تو شفّاف نیست!

در تفسیر اثنی عشری، در ذیل همین آیه نیز اشاره بـه رابطـه صـفا و نورانیّت قلب و اعمال صالح با تغذیه حلال شده است[1].

۱. تفسیر اثنی عشری، ج ۹ ص ۱۴۵.

فصل هفتم

گامهای عملی
به سوی تهذیب اخلاقی

۱. توبه
۲. مشارطه
۳. مراقبه
۴. محاسبه
۵. معاتبه و معاقبه

۱. توبه

الف) وجوب توبه

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَيُدۡخِلَكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥۖ نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَٱغۡفِرۡ لَنَآۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ﴾

(تحریم ـ ۸)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد کند، در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی‌کند؛ این در حالی است که نورشان پیشاپیش آنان و از سوی راستشان در حرکت است، و می‌گویند: «پروردگارا! نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هر چیز توانائی».

خلاصهٔ تفسیر:

تمام علمای اسلام در وجوب توبه اتّفاق نظر دارند، و در متن آیات قرآن مجید کراراً به آن امر شده است مانند آیه مورد بحث.

همهٔ انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امّتهای منحرف مأموریت می‌یافتند، یکی از نخستین گامهایشان دعوت به توبه بود؛ چرا که بدون توبه و شستن لوح دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضائل نیست.

پیغمبر بزرگ خداوند هود علیه‌السلام از نخستین سخنانش این بود: ﴿وَيَٰقَوْمِ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓا۟ إِلَيْهِ﴾؛ «ای قوم من از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه نمایید!»[1].

پیامبر بزرگ دیگر صالح علیه‌السلام نیز همین سخن را پایه کار خود قرار می‌دهد و می‌گوید: ﴿فَٱسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوٓا۟ إِلَيْهِ﴾؛ «از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه کنید!»[2].

در روایات اسلامی نیز بر مسأله وجوب توبه تأکید شده است، از جمله:

۱- در وصیّت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام می‌خوانیم:

---

۱. هود / ۵۲.

۲. هود / ۶۱.

«وَانْ قارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَها بِالتَّوبَةِ؛ اگر مرتکب گناهی شدی، آن را به وسیله توبه هرچه زودتر محو کن!»[۱].

البتّه با توجّه به این که امام مرتکب گناهی نمی‌شود، منظور در اینجا تشویق دیگران به توبه است.

۲- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌خوانیم که از جدّش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نقل می‌کند: «لَيْسَ شَيءٌ احَبُّ الَى اللّهِ مِنْ مُؤمِنٍ تائِبٍ اوْ مُؤْمِنَةٍ تائِبَةٍ؛ چیزی در نزد خدا محبوبتر از مرد یا زن با ایمانی که توبه کند نیست!»[۲].

این تعبیر می‌تواند دلیلی بر وجوب توبه باشد به خاطر این که توبه محبوبترین امور در نزد خدا شمرده شده است.

علاوه بر این، دلیل عقلی روشنی بر وجوب توبه داریم و آن این که عقل حاکم بر این است که در برابر عذاب الهی- خواه یقین باشد یا احتمالی- باید وسیله نجاتی فراهم ساخت، و با توجّه به این که توبه بهترین وسیله نجات است، عقل آن را واجب می‌شمرد؛ چگونه افراد گناهکار خود را از عذاب الهی در دنیا و آخرت می‌توانند محفوظ بشمرند در حالی که توبه نکرده باشند.

---

۱. بحار الانوار، ج ۷٤ ص ۲۰۸.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲ ص ۱۲۵ .

ب) توبه و عمل صالح

﴿ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ ﴾

(طه ـ ۸۲)

ترجمه:

و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم!

خلاصهٔ تفسیر:

حقیقت توبه بازگشت از نافرمانی خدا به سوی اطاعت است که ناشی از پشیمانی و ندامت نسبت به اعمال گذشته می باشد و لازمه این پشیمانی و علم به این که گناه حائل میان او و محبوب واقعی می گردد. تصمیم بر ترک آن در آینده و همچنین جبران مافات است یعنی تا آنجا که در توان دارد آثار سوء گناهان گذشته را از درون و برون وجود خویش برچیند و اگر حقوق از دست رفته ای است و قابل جبران است، جبران نماید به همین دلیل در قرآن مجید در آیات بسیاری[1] این معنی

---

۱. بقره / ۱٦۰ ؛ آل عمران / ۸۹ ؛ نساء / ۱٤٦ ؛ نور / ٥ ؛ نحل / ۱۱۹ ؛ انعام / ٥٤.

تکرار شده است که توبه را با اصلاح و جبران همراه ساخته.

در آیه مذکور خداوند که می فرماید: ﴿ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ ﴾ ؛ «من هر که را توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس هدایت شود می آمرزم و می بخشم».

در این آیه علاوه بر مسأله بازگشت و عمل صالح (یعنی جبران گذشته) که دو رکن اساسی توبه است، به مسأله ایمان و هدایت نیز اشاره شده است.

در واقع گناه نور ایمان را کم می کند و انسان را از طریق هدایت منحرف می سازد؛ به همین دلیل، باید بعد از توبه تجدید ایمان کند و به راه هدایت باز گردد.

از آیه فوق و آیات مشابه منطق قرآن در مسأله توبه کاملا آشکار می‌شود که توبه حقیقتی تنها به گفتن استغفار و حتی ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک در آینده نیست بلکه افزون بر این باید کوتاهی هایی که در گذشته رخ داده و مفاسدی که در روح و جان انسان به وجود آمده و آثار سوئی که گناه در جامعه گذارده تا آنجا که امکان دارد جبران گردد و شستشوی کامل حاصل شود.

ج) آثار و برکات توبه

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِۦ مُهَانًا * إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَٰلِحًا فَأُو۟لَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمْ حَسَنَٰتٍ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾

(فرقان آیات ٦٨ الی ٧٠)

ترجمه:

و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند؛ و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده، جز بحق نمی‌کشند؛ و زنا نمی‌کنند؛ و هر کس چنین کند، مجازات سختی خواهد دید! * عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و همیشه با خواری در آن خواهد ماند! * مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدّل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!

خلاصهٔ تفسیر:

برکات و منافع توبه بسیار فراوان است که در آیات و روایات به طور گسترده به آنها اشاره شده است از جمله این برکات اینکه توبه نه تنها گناه را می‌پوشاند و از بین می‌برد، بلکه آن را مبدّل به حسنه می‌کند، همان گونه که در آیه مورد بحث آمده است که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَٰلِحًا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمْ حَسَنَٰتٍ﴾؛ مگر کسانی که توبه کنند، و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدّل می‌کند.»

هرگاه توبه کاملًا خالص باشد، خداوند آنچنان آثار گناه را می‌پوشاند که در حدیث آمده حتّی فرشتگانی را که مأمور ثبت اعمال او هستند به فراموشی وا می‌دارد و به اعضاء پیکر او که مأمور گواهی بر اعمال وی در قیامتند دستور می‌دهد که گناهان او را، مستور دارند، و به زمین که گناه بر آن کرده و گواه بر عمل او در قیامت است نیز فرمان می‌دهد که‌آن را کتمان‌کند به‌گونه‌ای که‌روز قیامت‌هنگامی که در صحنه رستاخیز حضور می‌یابد، هیچ کس و هیچ چیز برضدّ او گواهی نخواهد داد.[1]

---

۱. متن حدیث چنین‌است؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود:
«اذا تابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً احَبَّهُ اللّهُ وَ سَتَرَ عَلَيْهِ فی الدُّنيا وَ الْآخرة فَقُلْتُ وَ كَيْفَ يَستُرُ عَلَيْهِ؟ قالَ يُنْسی مَلَكَيْهِ ما كَتَبا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ يُوحی الی جَوارِحِه اكْتُمی عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ، وَيُوحی الی بِقاعِ الْأَرضِ اكْتُمی ما كانَ يَعْمَلُ عَلَيْكِ مِنَ الذُّنُوبِ فَيَلْقَی اللّهَ حينَ يَلْقاهُ وَلَيْس شَیْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَیْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ».

زبان

﴿ وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ ﴾

(محمد- ۳۰)

ترجمه:

و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شما را می‌داند!

خلاصهٔ تفسیر:

بی شک زبان دریچه روح آدمی است، یعنی از لابه‌لای کلمات هر کس بخوبی می‌توان به اعماق درون او پی برد؛ و بعکس سخنان و کلمات هر کس در روح و جان او اثر می‌گذارد و تدریجاً آن را به رنگ خود در می‌آورد و به این ترتیب این دو در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

از میان آیات قرآن مجید، آیه مورد بحث گواه بر این است که میان زبان و فکر و اخلاق، رابطه خاصّی است به گونه‌ای که با توجّه به

کلماتی که بر زبان جاری می‌شود می‌توان اعماق ضمیر انسان را کاوش کرد، وبا استفاده از همین رابطه از قدیمترین ایّام و بویژه امروز، برای پی بردن به نیّات، افکار و اسرار درون اشخاص از بازجویی‌های ماهرانه و حساب شده استفاده کرده و می‌کنند.

در این آیه که درباره منافقین آمده چنین می‌خوانیم: ﴿ وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ ﴾؛ اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم، تا آنها را با قیافه‌هایشان بشناسی (ولی این کار لزومی ندارد) تو می‌توانی آنها را از سخنانشان بشناسی، و خداوند اعمال همه شما را می‌داند».

به گفته «راغب» در «مفردات»، «لحن» به معنی منحرف ساختن سخن از قواعد و سنن خاصّ آن است؛ یا اعرابِ غلطی به آن بدهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور از «لحن القول» در آیه شریفه همین معنای اخیر است، یعنی از کنایه‌ها و تعبیرات دو پهلو یا موذیانه منافقان می‌توانی آنها را بشناسی و به اسرار درون آنها پی ببری!

در حدیثی از «ابو سعید خدری» آمده است که می‌گوید: «لَحْنُ الْقَولِ بُغْضُهمْ عَلِیَّ بْنَ ابیطالِب، وَ کُنَّا نَعْرِفُ الْمُنافقینَ عَلی عَهْدِ رَسُولِاللّهِ بِبُغْضِهِمْ عَلِیَّ بْنَ ابیطالِبٍ؛ منظور از لحن قول کینه و عداوت علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام است (یعنی یکی از مصداقهای روشن آن، ابراز دشمنی با آن حضرت می‌باشد.) و ما منافقان را در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از کینه توزی

آنها با علی علیه السلام می‌شناختیم»[1].

۱. مجمع البیان، ج ۹ ص ۱۰۶ ذیل آیه مورد بحث – مضمون این حدیث را بسیاری از معاریف اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله « احمدحنبل » در کتاب « فضائل » و «ابن عبد البر» در « استیعاب» و «ذهبی» در « تاریخ اول الاسلام» و « ابن اثیر» در « جامع الاصول» و غیر آنها.

خودشناسی و خداشناسی

الف) رابطه خودشناسی و تهذیب نفس

﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾
(حشر – ۱۹)

ترجمه:

و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقانند.

خلاصهٔ تفسیر:

چگونه خودشناسی سبب تهذیب نفوس می‌شود؟ دلیل آن روشن است زیرا:

اوّلاً: انسان از طریق خود شناسی به کرامت نفس و عظمت این خلقت بزرگ الهی و اهمّیّت روح آدمی که پرتوی از انوار الهی و

نفحه‌ای از نفحات ربّانی است پی می‌برد؛ آری! درک می‌کند که این گوهر گرانبها را نباید به ثمن و بهای ناچیز فروخت و به آسانی از دست داد!

ثانیاً: انسان با شناخت خویشتن به خطرات هوای نفس و انگیزه‌های شهوت و تضادّ آنها با سعادت او پی می‌برد، و برای مقابله با آنها آماده می‌شود.

بدیهی است کسی که خود را نشناسد از وجود این انگیزه‌ها بی خبر می‌ماند و شبیه کسی است که گرداگرد او را دشمن گرفته، امّا او از وجود آنان غافل و بی خبر است؛ طبیعی است که چنین کسی خود را آماده مقابله با دشمن نمی‌کند و سرانجام ضربات سنگینی از سوی دشمن دریافت می‌دارد.

ثالثاً: انسان با شناخت نفس خویش به استعدادهای گوناگونی که برای پیشرفت و ترقی از سوی خداوند در وجود او نهفته شده است پی می‌برد و تشویق می‌شود که برای پرورش این استعدادها بکوشد، و آنها را شکوفا سازد؛ گنجهای درون جان خویش را استخراج کند و گوهر خود را هویدا سازد. کسی که عارف به نفس خویش نیست به انسانی می‌ماند که در جای جای خانه او گنجهای پر قیمتی نهفته شده ولی او از آنها آگاهی ندارد، ممکن است از گرسنگی و تنگدستی در آن بمیرد، در حالی که در زیر پای او گنجهایی است که هزاران نفر را سیر می‌کند.

رابعاً: هر یک از مفاسد اخلاقی ریشه‌هایی در درون جان انسان دارد،

با خود شناسی، آن ریشه‌ها شناخته می‌شود، و درمان این دردهای جانکاه را آسان می‌سازد، و به این ترتیب راه وصول به تهذیب را در برابر انسان هموار می‌کند.

خامساً: از همه مهمتر این که خودشناسی بهترین راه برای خدا شناسی است، و چنان که خواهد آمد، خداشناسی و آگاهی از صفات جلال و جمال حق، قویترین عامل برای پرورش ملکات اخلاقی و کمالات انسانی و نجات از پستی و حضیض رذائل و رسیدن به اوج قلّه فضائل است. و اگر به مطالب گذشته این جمله را بیفزاییم که رذائل اخلاقی زندگی انسانی را به تباهی می‌کشد و جامعه بشری را در بحرانهای سخت گرفتار می‌سازد، و شهد زندگی را در کام انسانها مبدّل به شرنگ می‌کند، به اهمّیّت خود شناسی و خودآگاهی برای زندگی‌انسانها بیشتر پی خواهیم برد.

و به خاطر این امور است که خداوند یکی از مجازاتهای هوسبازان متمرّد را خود فراموشی قرار داده و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: ﴿ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾؛ «همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خداوند به سبب آن، آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت، نباشید! و آنها فاسقان (حقیقی) و گنهکارانند».

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم العارف من عرف نفسه فَأَعْتَقَها و نَزّهَها عن کل ما یُعَبِّدُها: عارف حقیقی کسی است که خود را بشناسد و (از قید و بند اسارت) آزاد سازد و آن را از هر چیز که او را

از سعادت دور می کند پاک و پاکیزه کند[۱].

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که معرفت نفس (خود شناسی) سبب آزادی از قید و بند اسارت ها و پاک سازی از رذائل اخلاقی است.

۱. غررالحکم طبق المیزان، ج٦ ص ۱۷۳.

ب) خودشناسی وسیلهٔ خداشناسی

﴿ سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلْآفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾

(فصّلت– ۵۳)

ترجمه:

به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است؛ آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز شاهد و گواه است؟!

خلاصهٔ تفسیر:

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: «ما آیات آفاقی و انفسی (عجائب آفرینش خداوند در جهان بزرگ و در درون وجود انسان) را به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار گردد که او حق است.»؛ ﴿ سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلْآفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ ﴾.

در جای دیگر می‌فرماید: در درون وجود شما آیات خداست، آیا نمی‌بینید؟»؛ ﴿ وَفِيٓ أَنفُسِكُمْ ۚ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾[1].

---

۱. ذاریات / ۲۱.

بعضی از محقّقان از آیه مربوط به عالم ذر نیز همین استفاده را کرده‌اند که «معرفة النّفس» پایه «معرفة اللّه» است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾؛ «به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریّه آنان را برگرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود (و اسرار وجودشان را به آنها نشان داد و فرمود) آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری گواهی می‌دهیم!»[1].

در تفسیر المیزان می‌خوانیم: «انسان هر قدر متکبّر باشد، و فراهم بودن اسباب زندگی او را به غرور وا دارد، نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند که مالک وجود خویش نیست، و استقلالی در تدبیر خویشتن ندارد، چه این که اگر مالک خویشتن بود، خود را از مرگ و سایر آلام و مصائب زندگی باز می‌داشت، و اگر مستقل به تدبیر خویش بود، هرگز نیاز به خضوع در مقابل عالم اسباب نداشت ... بنابراین، نیاز ذاتی انسان به پروردگار و مالک مدبّر، جزء حقیقت وجود اوست، و فقر و نیاز بر پیشانی جانش نوشته شده، این حقیقتی است که هر کس از کمترین شعور انسانی برخوردار باشد به آن اعتراف می‌کند، و تفاوتی میان عالم و جاهل و صغیر و کبیر، در این مسأله نیست!

بنابراین، انسان در هر مرحله‌ای از انسانیّت باشد، به روشنی می‌بیند

---

۱. اعراف / ۱۷۲.

که مالک و مدبّر و پروردگاری دارد، چگونه نبیند در حالی که نیاز ذاتی خود را به روشنی می‌بیند.

لذا بعضی گفته‌اند که آیه اشاره به حقیقتی می‌کند که انسان در زندگی دنیا آن را در می‌یابد که در همه چیز از شؤون حیات خود، نیازمند است- نیازمند به بیرون وجود خود- پس معنی آیه شریفه این است که ما انسانها را به نیاز و احتیاجشان آگاه ساختیم و آنها به ربوبیّت ما اعتراف کردند»[1].

به این ترتیب ثابت می‌شود که شناخت حقیقت نفس انسان با صفات و ویژگیهایش، سبب معرفة اللّه و شناخت خداست.

حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هرکس خود را بشناسد پروردگارش را خواهد شناخت» نیز ناظر به همین است.

---

۱. تفسیر المیزان، ج ۸ ص ۳۰۷ ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص).

عبادت و پرورش روح

﴿ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ ٱلْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ * ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ * وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمْوَٰلِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴾

(معارج آیات ۱۹ الی ۲٤)

ترجمه:

به یقین انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می‌کند، و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد)، مگر نمازگزاران، آنها که نمازها را پیوسته بجا می‌آورند، و آنها که در اموالشان حق معلومی است...

خلاصهٔ تفسیر:

در این آیات، بعد از اشاره به بعضی از رذائل اخلاقی مانند جزع و بی تابی به هنگام بروز مشکلات، و بخل به هنگام دست یافتن به خیرات، تنها نماز گزاران را استثنا می‌کند، و می‌فرماید: «انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می‌کند و هنگامی که خوبی به او

رسد بخل می‌ورزد و مانع دیگران می‌شود مگر نمازگزاران، آنها که نماز را بطور مرتّب به جا می‌آورند»؛ ﴿ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ ٱلْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا ٱلْمُصَلِّينَ * ٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَآئِمُونَ ﴾.

این آیات به روشنی ثابت می‌کند که توجّه به ذات پاک پروردگار و عبادت و نیایش در پاکسازی روح و جان از رذائل اخلاقی مانند بخل و جزع و بی تا بی اثر مستقیم دارد.

در آیه دیگری از قرآن به تأثیر نماز و روزه در تقویت روح انسان اشاره شده، آنجا که می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَعِينُواْ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از صبر (روزه) و نماز کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است!»[1].

در بعضی از روایات اسلامی صبر به روزه تفسیر شده است[2] که یکی از مصداقهای روشن صبر است، و گرنه صبر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه استقامت در برابر هوای نفس و وسوسه‌های شیطان و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و در برابر حوادث ناگوار و مصائب را شامل می‌شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که هر گاه کار مهمّی

---

۱. بقره / ۱۵۳.

۲. مجمع البیان، ج ۱ ذیل آیه ٤٥ سورهٔ بقره که مشابه آیه مورد بحث است و تفسیر برهان ج۱ ص ١٦٦ ذیل آیه ۱۵۳ سورهٔ بقره ؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که در ذیل آیهٔ ﴿ٱسْتَعِينُواْ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِ﴾ فرمود «الصبر هو الصوم» (بحار الانوار، ج ۹۳ ص ۲۹٤).

برای او پیش می‌آمد نماز می‌خواند، سپس آیه ﴿اَسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ﴾ را تلاوت می‌فرمود (کان علیٌّ اذا احاله امرٌ فزعٌ، قام الی الصلوة ثم تلا هذه الآیةَ واستعینوا بالصبر والصلوة)[1].

اشاره به این که نماز به من نیرو می‌بخشد.

آری! این عبادتهای مهم فضائلی همچون توکّل و شجاعت و شهامت و صبر و استقامت را در وجود انسان زنده می‌کند، و از رذائل اخلاقی همچون جبن و ترس، تردید و دودلی، و اضطراب و نگرانی در برابر حوادث مهم، و دنیا پرستی، دور می‌سازد؛ و به این ترتیب، بخش مهمّی از فضائل اخلاقی را در وجود انسان زنده می‌کند، همان گونه که بخش قابل توجّهی از رذائل را می‌میراند.

---

۱. اصول کافی نقل المیزان، ج۱ ص ۱۵٤.

یاد خدا و پرورش روح

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴾
(رعد– ۲۸)

ترجمه:

آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است؛ آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد!

خلاصهٔ تفسیر:

در نخستین آیه، سخن از تأثیر یاد خدا در آرامش دلها است؛ آرامشی که می‌تواند انسان را از لغزشها برهاند و به فضائل اخلاقی بیاراید؛ می‌فرماید: «آنها (هدایت یافتگان) کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است.»؛ ﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِ ﴾.

سپس همین معنی را به صورت یک قاعده کلّی بیان کرده، می‌افزاید: «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد!»؛ ﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴾.

این آرامش فوق العاده به خاطر آن است که نگرانیها گاه به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در پیش دارد؛ مثلًا، از احتمال زوال نعمتها یا گرفتاری در چنگال بیماری و درماندگی و ناتوانی و مانند آن ناشی می‌شود، و گاه گذشته تاریک زندگی، فکر او را به خود مشغول می‌دارد، و نیز دنیاپرستی و دلباختگی نسبت به دنیا، سوء ظن‌ها و توهّمها و ترس و وحشت از مرگ، هر یک از اینها می‌تواند عاملی برای نگرانی و سلب آرامش انسان شود.

بخل و حسد و حرص و طمع و مانند آنها نیز از عوامل نگرانی انسان است.

یاد خدا، همان خداوندی که جواد و کریم و رحمان و رحیم و خالق و رازق و بخشنده و بنده نواز است، خداوندی که حلّ هر مشکلی در برابر قدرتش آسان، و هر امر پیچیده‌ای در برابر اراده‌اش ساده است.

آری! یاد چنین پروردگار مایه آرامش دلها و سبب پرورش فضائل اخلاقی است. این نکته قابل توجّه است که نفس مطمئنّه همان نفسی است که مخاطب به این خطاب است: ﴿يَٰٓأَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ * ٱرْجِعِىٓ إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَٱدْخُلِى فِى عِبَٰدِى * وَٱدْخُلِى جَنَّتِى﴾ «ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از توخشنود است، پس در سلک بندگانم درآی و در بهشتم وارد شو![1]».

---

۱. فجر / ۲۷ ـ ۳۰.

کیفیّت ذکر

﴿ وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ ﴾

(اعراف– ۲۰۵)

ترجمه:

پروردگـارت را در دل خـود، از روی تـضرع و خـوف، آهـسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن؛ و از غافلان مباش!

خلاصهٔ تفسیر:

بزرگان اخلاق برای ذکر، مراتب و مراحلی ذکر کرده‌اند:

نخستین مرحله: ذکر لفظی است که انسان نام خدا و اوصاف جلال و جمال او و اسماء حُسنایش را بر زبان جاری کند، بی آن که تـوجّهی بـه مفاهیم و محتوای آن داشته باشد؛ مانند بسیاری از نمازگزاران که بی‌توجّه به معانی نماز، الفاظی را بر زبان جاری می‌سازند.

درست است که این گونه ذکر، بی‌اثر نیست، چرا کـه اوّلًـا مقدّمـه‌ای است برای رسیدن به مراحل بالاتر و ثانیاً همیشه با یک مفهـوم و توجّـه

اجمالی آمیخته است، زیرا شخص نمازگزار اجمالاً می‌داند رو به خدا ایستاده و برای خدا نماز می‌خواند، هرچند مفاهیم آن را به تفصیل نداند؛ ولی به یقین این ذکر کم ارزش است، و تأثیر چندانی در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق ندارد.

مرحله دوم: ذکر معنوی است، و آن این است که انسان در حالی که مشغول ذکر لفظی است به معانی آن نیز توجّه کند؛ بدیهی است که توجّه به معانی و مفاهیم اذکار بویژه اگر متوجّه تفاوت این مفاهیم و خصوصیّت هر یک از آنها باشد، عمق بیشتری به ذکر می‌بخشد و آثار فزونتری در تربیت انسان دارد؛ و انسان با تداوم چنین ذکری آثار آن را در خود احساس می‌کند.

مرحله سوم: ذکر قلبی است، و در تفسیر آن گفته‌اند: ذکر قلبی آن است که توجّه به پروردگار، نخست از دل بجوشد، و سپس بر زبان جاری گردد؛ مثلاً، هنگام دقّت و مطالعه در آثار خداوند در جهان آفرینش و مشاهده نظم عجیب کائنات و ظرافت فوق العاده آنان به یاد عظمت خدا افتد و بگوید: «الْعَظَمَةُ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ؛ عظمت از آنِ خداوند یکتا و قاهر است!» این ذکری است که از درون دل جوشیده و بیانگر حالتی در درون جان انسان است.

گاه انسان یک نوع حضور معنوی در جان خود مشاهده می‌کند، و بی‌آن که واسطه‌ای در میان باشد، به ذکر یاسُبُّوحُ و یا قُدُّوسُ و یا اذکاری همچون سُبْحانَکَ اللّهُمَّ لا الهَ الاّ انْتَ مترنّم می‌شود.

این اذکار قلبیّه، تأثیر فوق العاده‌ای در تهذیب نفس و پرورش فضایل اخلاقی دارد.

در قرآن مجید اشاره به مراحلی از ذکر شده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴾ ؛ «نام پروردگارت را ذکر کن و تنها به او دل ببند!» [۱]

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿ وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴾ ؛ «پروردگارت را در دل خود از روی تضرّع و خوف آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن و از غافلان مباش[۲]!»

در آیه اوّل، توجّه به ذکر لفظی عمیق شده، و سرانجام به تبتّل و انقطاع الی اللّه؛ یعنی، از همه بریدن و به خدا پیوستن، منتهی گردیده است.

در آیهٔ دوّم، توجّه به ذکر قلبی شده که آمیخته با تضرّع و خوف خدا باشد و منتهی به ذکر خفیّ زبانی شود، که آهسته از درون بجوشد و بر زبان جاری گردد. و در واقع کیفیّت ذکر به بهترین شکل بیان شده است.

---

۱. مزّمّل / ۸.

۲. اعراف / ۲۰۵.

موانع ذکر

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴾

(منافقون ـ ۹)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!

خلاصهٔ تفسیر:

ذکر لفظی موانع مهمّی بر سر راه ندارد، چرا که هر وقت انسان بخواهد می تواند اذکار مقدّسی را مشتمل بر اسمای حسنای خداوند و صفات جمال و کمال او بر زبان جاری سازد مگر این که آن قدر غرق دنیا شود که حتّی مجال برای ذکر لفظی باقی نماند. ولی ذکر قلبی و معنوی موانع زیادی بر سر راه دارد، که مهمترین آنها از سوی خود انسان است؛ با این که خداوند همه جا حاضر و ناظر است، و از ما به ما

نزدیکتر می باشد ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾[1].

و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز او می باشد، و همراه همه چیز است، و طبق حدیث مشهور علوی «ما رَأیتُ شَیئاً إلاّ وَرَأیتُ اللهَ قَبلَهُ وبَعدَهُ ومَعَهُ؛ چیزی را ندیدم مگر این که خدا را قبل از آن؛ و بعد از آن؛ و همراه آن دیدم! (قبل از آن به دلیل این که خالق آن اوست، و بعد از آن به دلیل این که همه چیز فانی می شود و او باقی است، و همراه آن به دلیل این که حافظ و نگهدار همه چیز است!)»؛ ولی با این حال، بسیار می‌شود که اعمال انسان و صفات شیطانی او، حجابی ضخیم در برابر چشمانش می شود به گونه ای که هرگز حضور خود را در پیشگاه خدا احساس نمی کند؛ همان گونه که در دعای معروف امام سجّادعليه‌السلام (دعای ابوحمزه ثمالی) می خوانیم:

«وأنَّکَ لا تَحتَجِبُ عَن خَلقِکَ إلاّ ان تَحجُبَهُمُ الأعمالُ دُونَکَ؛ تو هرگز از مخلوقات خود پنهان نیستی مگر این که اعمال آنها حجابی در برابر تو گردد!» و مهمترین این حجابها، «خودپرستی» است که انسان را از «خداپرستی» و «ذکر الله» باز می دارد.

انسان خودبین، خدابین نمی شود، و خودخواهی و خودبینی نوعی شرک است که با حقیقت توحید و حق بینی سازگار نیست!

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی‌عليه‌السلام می خوانیم: «کُلُّ ما ألْهی مِن

---

۱. ق / ۱۶.

ذکرِ اللهِ فَهُوَ مِن إبلیسَ؛ هر چیز انسان را از یاد خدا غافل سازد، از سوی شیطان است!»[۱].

و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «کُلُّ ما الهی عَن ذکرِ اللهِ فَهُوَ مِنَ المَیسرِ؛ هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند، نوعی قمار است!»[۲] (و می‌دانیم قمار در قرآن مجید در ردیف بت پرستی ذکر شده است[۳]).

خداوند می فرماید: ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا۟ لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَٰلُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُمْ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از ذکر خدا غافل نسازد!»[٤].

ذیل این آیه شریفه حدیثی از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که می فرماید: «هُم عِبادٌ مِن امّتی الصّالحُونَ مِنهُم، لا تُلهیهِم تِجارَةٌ ولا بَیعٌ عَن ذِکرِ اللهِ وعَنِ الصَّلَوةِ المَفرُوضَةِ الخَمسِ؛ این مؤمنان، بندگان صالحی از امّت من هستند که هیچ تجارت و معامله ای، آنها را از یاد خدا و نمازهای فریضه پنجگانه، غافل نمی کند!»[۵].

---

۱. میزان الحکمه، ج ۲ ص ۹۷۵ (چاپ جدید بحث ذکر).

۲. همان مدرک.

۳. مائده / ۹۰.

٤. منافقون / ۹.

۵. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۷۵، چاپ جدید.

فصل هشتم

اسوه‌ها و الگوها

﴿ لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴾

(احزاب– ۲۱)

ترجمه:

مسلّماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

خلاصهٔ تفسیر:

هرکس در زندگی خود، اسوه و پیشوایی دارد که سعی می‌کند خود را به او نزدیک سازد، و پرتوی از صفات او را در درون جان خود ببیند.

به تعبیر دیگر، در درون دل انسان جایی برای اسوه‌ها و قهرمانها است؛ و به همین دلیل، تمام ملّتهای جهان در تاریخ خود به قهرمانان واقعی، و گاه پنداری متوسّل می‌شوند، و بخشی از فرهنگ و تاریخ خود

را بر اساس وجود آنها بنا می‌کنند؛ در مجالس خود از آنها سخن می‌گویند و آنها را می‌ستایند؛ و سعی می‌کنند خود را از نظر صفات و روحیّات به آنها نزدیک سازند.

اضافه بر این، اصل «محاکات» (همرنگ شدن با دیگران، مخصوصاً افراد پرنفوذ و با شخصیّت) یکی از اصول مسلّم روانی است. مطابق این اصل، انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و همرنگی با دیگران (مخصوصاً با قهرمانان) احساس می‌کند؛ و به همین علّت، به سوی اعمال و صفات آنان جذب می‌شود.

این جذب و انجذاب، در برابر افرادی که انسان نسبت به آنها ایمان کامل دارد، بسیار نیرومندتر و جذّابتر است.

به همین دلیل، ما در اسلام دو اصل به نام «تَوَلّی» و «تَبَرّی» داریم؛ یا به تعبیر دیگر «حُبّ فِی اللّه» و «بُغْض فِی اللّه» که هر دو در واقع اشاره به یک حقیقت است. طبق این دو اصل ما موظّفیم دوستان خدا را دوست داریم و دشمنان خدا را دشمن، و پیشوایان بزرگ دین یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را در همه چیز اسوه و الگوی خود قرار دهیم.

در آیه مورد بحث، خداوند به برنامه ابراهیم و یارانش اشاره کرده، می‌فرماید: «برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس (از تأسّی به این مردان خدا) سرپیچی کند (و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد به خود زیان رسانده است و خداوند نیازی به او ندارد.)، او از همگان

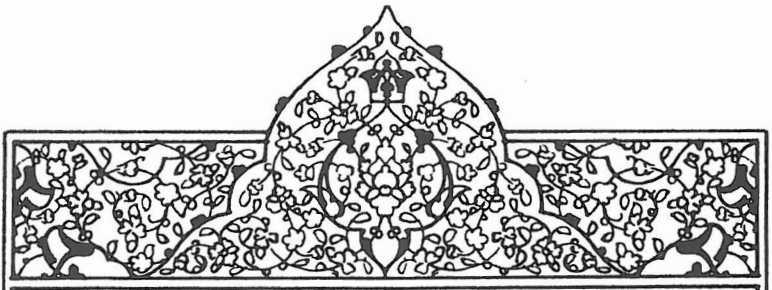
بی‌نیاز و شایسته ستایش است.»؛ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.

در این آیه بر این موضوع تکیه می‌کند که «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» از آثار ایمان به خدا و معاد است؛ و دیگر این که این مسأله چیزی نیست که خدا به آن نیاز داشته باشد، این نیاز شماست و برای تکامل روحی و معنوی و حفظ سلامت جامعه شما می‌باشد.

آیه مورد بحث ناظر به جنگ احزاب است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم مانند کوهی استوار مقاومت و ایستادگی کرد ؛ از آرایش جنگ های صحیح و انتخاب بهترین روش های نظامی وایجاد شکاف در جبهه دشمن لحظه ای غافل نماند. همراه مومنان کلنگ به دست گرفت و خندق کند و برای حفظ یارانش با آنها مزاح و شوخی می‌کرد آنی از یاد خدا غافل نبود و یارانش را به آینده‌ای درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌داد.

همین امور سبب حفظ جمعیت اندک مسلمین در برابر گروه عظیم احزاب شده این ایستادگی و مقاومت سرمشقی برای همه بود.

لذا قرآن فرمود : ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾: نه تنها در میدان جنگ احزاب که مصداق جهاد اصغر محسوب می‌شد پیغمبر صلی الله علیه و آله اسوه و الگو بود بلکه در میدان جهاد اکبر و مبارزه با هوا و هوس‌های نفسانی و تهذیب اخلاق نیز اسوه و سر مشق بسیار مهمّی بود.



بخش دوّم

جزئیات مسائل اخلاقی

فصل اوّل

تکبّر و استکبار

﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِـَٔادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴾

(بقره– ٣٤)

ترجمه:

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، (و به خاطر نافرمانی و تکبرش) از کافران شد.

خلاصهٔ تفسیر:

آیات قرآن مجید مملوّ است از بیان مفاسد استکبار و بدبختی‌های ناشی از تکبّر و مشکلاتی که در طول تاریخ بشر از این صفت مذموم در جوامع انسانی به وجود آمده است.

در این آیه سخن از ابلیس و داستان معروف او به میان آمده، در آن هنگام که خداوند به همه فرشتگان دستور داد که به خاطر عظمت

آفرینش آدم علیه‌السلام سجده کنند- و ابلیس در آن زمان به خاطر مقام والایش در صف فرشتگان جای گرفته بود- همگی سجده کردند جز ابلیس که در برابر این فرمان خدا سرپیچی کرد و استکبار ورزید و از کافران شد، ﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴾ و به دنبال این سرپیچی صریح و آشکار و حتّی آمیخته به اعتراض نسبت به اصل فرمان، خداوند فرمود از آن مقام و مرتبت فرود آی! تو حق نداری در آن جایگاه تکبّر کنی! بیرون رو که از افراد پست و حقیر خواهی بود ﴿ قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴾[1].

در حقیقت این نخستین گناهی است که در جهان به وقوع پیوست، گناهی که سبب شد فردی همچون ابلیس که سالیان دراز- و به تعبیر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در خطبه قاصعه شش هزار سال- خدا را عبادت کرده بود به خاطر تکبّر یک ساعت تمام اعمال و عبادات او بر باد رفت.

در این داستان عبرت‌انگیز نکات بسیار مهمّی درباره خطرات تکبّر نهفته شده و از آن به خوبی استفاده می‌شود که این صفت رذیله ممکن است سرانجام به کفر و بی‌ایمانی منتهی گردد، چنانکه در آیات بالا آمده بود ﴿أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴾

همچنین این داستان نشان می‌دهد که ابلیس به خاطر حجاب خطرناک کبر و غرور از واضح‌ترین مسائل بی‌خبر ماند، چرا که هنگامی

---

۱. اعراف / ۱۳.

که زبان به اعتراض در برابر خداوند سبحان گشود عرض کرد: ﴿قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُۥ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾؛ «گفت: من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده‌ای که از گل بد بویی گرفته شده است آفریده‌ای، سجده نخواهم کرد[1]»!

در حالی که پر واضح است که شرف آدم به خاطر آفرینش از گل بدبو نبود، بلکه به خاطر همان روح الهی بود که قرآن در آیات قبل از آیه فوق به آن اشاره کرده است.

اضافه بر این، بسیاری از افراد هستند که گرفتار لغزش و خطا می‌شوند، ولی هنگامی که به اشتباه خود پی بردند باز می‌گردند و توبه و اصلاح می‌کنند، ولی تکبّر و استکبار، از اموری است که حتّی اجازه بازگشت بعد از بیداری را نیز به انسان نمی‌دهد، به همین دلیل شیطان هنگامی که متوجّه خطای خود شد توبه نکرد، زیرا کبر و غرور به او اجازه نداد سر تسلیم و تعظیم در برابر پدیده بزرگ آفرینش (انسان) فرود آورد، بلکه بر لجاجت خود افزود و سوگند یاد کرد که همه انسانها را- جز عباد مخلصین خداوند- گمراه سازد و به این نیز بسنده نکرد، از خدا عمر جاویدان خواست تا این برنامه زشت و انحرافی را تا پایان جهان ادامه دهد!

به این ترتیب کبر و خودخواهی و خود برتر بینی مایه لجاجت، حسد، کفر، ناسپاسی در برابر حق و ویرانگری و فساد خلق خدا شد.

---

۱. حجر / ۳۳.

فصل دوّم

تواضع و فروتنی

﴿ وَعِبَادُ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَٰهِلُونَ قَالُوا۟ سَلَٰمًا ﴾

(فرقان– ٦٣)

ترجمه:

بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبّر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).

خلاصهٔ تفسیر:

در این آیه اشاره به اوصاف برجسته و فضائل اخلاقی گروهی از بندگان خاصّ خداست که در طیّ آیات سوره فرقان از آیه ٦٣ تا آیه ٧٤ دوازده فضیلت بزرگ برای آنها ذکر شده است و جالب اینکه نخستین آنها همان صفت تواضع است، این نشان می‌دهد همان گونه که «تکبّر» خطرناک‌ترین

رذایل است، تواضع مهمترین یا از مهمترین فضائل می‌باشد، می‌فرماید:

«بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبّر بر زمین راه می‌روند»؛ ﴿ وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا ﴾.

«هون» مصدر است و به معنی نرمی و آرامش و تواضع است و استعمال مصدر در معنی اسم فاعل در اینجا به خاطر تأکید است، یعنی آنها چنان آرام و متواضعند که گویی عین تواضع شده‌اند و به همین دلیل در ادامه آیه می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴾؛ «و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند)».

و در آیه بعد از آن سخن از تواضع آنها در برابر ذات پاک خداست می‌فرماید:

﴿ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴾؛ «آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند (و به بندگی و عبادت می‌پردازند)».

«راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «هون» دو معنی دارد یکی از آنها خضوع و نرمشی است که از درون جان انسان بجوشد که این شایسته ستایش است (سپس به آیه مورد بحث اشاره می‌کند) و در حدیث نبوی آمده است الْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لَيِّنٌ[1].

دوم خضوع و تذلّلی است که از سوی دیگری بر انسان تحمیل شود و او

---

۱. کنز العمال، حدیث ۲۹۰.

را خوار کند.

ناگفته پیداست که منظور از الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْارْضِ هَوْناً این نیست که فقط راه رفتن آنها متواضعانه است، بلکه منظور نفی هرگونه کبر و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتّی در کیفیّت راه رفتن که ساده‌ترین کار است آشکار می‌شود، زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابه‌لای گفتار و حرکات انسان نشان می‌دهند تا آنجا که در بسیاری از مواقع از چگونگی راه رفتن انسان می‌توان به بسیاری از صفات اخلاقی او پی برد.

آری عِبَادُ الرَّحْمنِ (بندگان خاص خدا) نخستین نشانشان همان تواضع است، تواضعی که در تمام ذرّات وجودشان نفوذ کرده و حتّی در راه رفتن آنها آشکار است و اگر می‌بینیم خداوند در آیه ۳۷ سوره اسراء به پیامبرش دستور می‌دهد «وَ لَاتَمْشِ فِی الْارْضِ مَرَحاً؛ روی زمین با تکبّر راه مرو» منظور فقط راه رفتن نیست بلکه هدف، تواضع در همه کار است که نشانه بندگی و عبودیّت خداست.

فصل سوّم

حرص و کم طاقتی

﴿ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ ٱلْخَيْرُ مَنُوعًا ﴾

(معارج آیات ۱۹ الی ۲۱)

ترجمه:

به یقین انسان حریص و کم‌طاقت آفریده شده است، هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می کند، و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد).

خلاصهٔ تفسیر:

مفسّران و ارباب لغت برای «هلوع» معانی زیادی گفته‌اند که بسیاری از آنها نزدیک به هم یا لازم و ملزوم یکدیگر است، از جمله در لسان العرب چند معنی برای آن ذکر کرده: حرص، جزع و کم صبری، یا بدترین نوع جزع و در مجمع البیان نیز آن را به معنی شخص «ضجور» یعنی بی قرار و بی حوصله، «شحیح» یعنی بخیل و «جزوع» یعنی بی‌تابی کننده و «شدید الحرص» ذکر کرده است.

نویسنده محترم «التحقیق» معتقد است که ریشه اصلی این مادّه تمایل به بهره‌گیری از نعمت‌ها و لذّت‌هاست امّا جزع و حرص و کم صبری، همه از آثار همین ریشه نخستین است[۱].

از مجموع سخنانی که گفته شد چنین به نظر می‌رسد که این واژه به سه نکته منفی اخلاقی اشاره می‌کند، حرص، بی تابی و بخل.

در واقع تفسیری که بعد از «هلوع» در دو آیه بالا آمده است مفهوم واقعی این واژه را روشن می‌سازد و هر سه مفهوم را در بر می‌گیرد؛ زیرا «جزوع» از ماده «جزع» به معنی بی تابی کردن، و «منوع» از مادّه «منع» به معنی بخل و حرص است.

به هر حال آیات فوق در مقام مذمّت است و افراد حریص و بخیل و جزوع را نکوهش می‌کند.

می‌توان گفت «حرص» است که سرچشمه «بخل» می‌شود، چرا که حریص می‌خواهد همه چیز را برای خود حفظ کند، همچنین حرص است که گاه سبب جزع و بی تابی می‌شود، چرا که حریص هر گاه بعضی امکانات خود را از دست دهد پریشان حال و مشوّش می‌شود و بی تابی می‌کند.

آیه می‌گوید انسان با این صفات آفریده شده است، امّا اینکه چطور انسان با این نقایص آفریده شده در حالی که می‌دانیم خداوند حکیم، انسان را برای سعادت آفریده و ممکن نیست چنین نقایصی را که

---

۱. التحقیق ماده هلع.

بزرگترین مانع راه سعادت بشر است بر سر راه او قرار دهد.

بعضی در پاسخ این سؤال گفته‌اند: این صفات مربوط به انسانهایی است که فاقد ایمان باشند اگر طبیعت آدمی با ایمان همراه گردد، کانونی از صبر و حوصله و سخاوت خواهد شد، ولی هنگامی که با ایمان وداع گوید طبیعی است که در برابر کمترین ناملایمات بی‌تابی می‌کند، زیرا تکیه‌گاه محکمی ندارد که بر آن اعتماد کند و با توکّل بر او به جنگ با مشکلات برخیزد و نیز حریص و بخیل می‌شود، چرا که به لطف خداوندی که کلید خزانه‌های غیب به دست اوست و سرچشمه همه نعمتها و برکات است امیدوار نیست.

شاهد این تفسیر آیات بعد از آن است که نمازگزاران با ایمان را از آن استثنا می‌کند.

فصل چهارم

حبّ دنیا

﴿ اَعْلَمُوٓا أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌۢ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ ۖ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمًا ۖ وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٌ ۚ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴾
(حدید – ۲۰)

ترجمه:

بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود بگونه‌ای که آن را زردرنگ می‌بینی؛ سپس تبدیل به کاه می‌شود! و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی؛ و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست!

خلاصهٔ تفسیر:

قرآن در موارد متعددی زندگی دنیا را نوعی بازیچه کودکانه و سهو و سرگرمی می‌شمرد.

در آیه فوق خداوند دنیاپرستان را به کودکانی تشبیه می‌کند که از همه چیز غافل و بی‌خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغولند و حتّی خطراتی را که در یک قدمی آنها وجود دارد نمی‌بینند!

بعضی از مفسّران زندگی انسان را به پنج دوران (از کودکی تا چهل سالگی) تقسیم کرده‌اند و برای هر دورانی مدّت هشت سال قائلند و می‌گویند: هشت سال به بازی مشغول است، هشت سال به لهو و سرگرمی‌ها، هشت سال در بحبوحه جوانی به سراغ زینت و زیبایی می‌رود، هشت سال به تفاخر و فخرفروشی می‌پردازد و بالاخره در هشت سال آخر به دنبال تکاثر و افزون‌طلبی در اموال و نیروها می‌رود و در اینجا شخصیّت انسان تثبیت می‌شود و این حالت تا آخر عمر ممکن است باقی بماند و در نتیجه مجالی برای دنیاپرستان جهت اندیشیدن به حیات معنوی در ارزشهای جاودانی باقی نماند.

در آیات دیگری نیز زندگی دنیا سرمایه «فریب و غرور» شمرده شده است، می‌فرماید: «... و ما الحیوة الدنیا الا مَتاعُ الغُرور : زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست»[1].

---

۱. آل عمران / ۱۸۵.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ﴾؛ «پس مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد و فریب دهد»[1].

این تغییرات نشان می‌دهد که زرق و برق دنیای فریبنده یکی از موانع مهم بر سر راه تکامل معنوی انسان است که تا این مانع را پشت سر ننهد راه به جایی نمی برد زندگی دنیا همچون سرابی است که تشنه کامان را در بیابان سوزان تعلقات مادی به سوی خود فرا می‌خواند اما هنگامی که نزد آن می‌آیند چیزی که عطش را فرو نشاند پیدا نمی‌کنند بلکه دویدن در این بیابان سوزان آنها را تشنه‌تر می‌کند باز سراب را در فاصله دیگری جلوی خود می‌بینند و به گمان این که آنجا آب هست به سوی آن می‌شتابند و باز هم تشنه‌تر و تشنه‌تر می‌شوند تا هلاک گردند.

بسیارند کسانی که سالها به سوی دنیا دویده‌اند هنگامی که به آن رسیده‌اند صریحا اعلام می‌کنند نه تنها گمشده خود را (یعنی آرامش و آسایش) پیدا نکرده‌اند بلکه « شهد» آن را با «شرنگ» و «گل» آن را با «خار» همراه دیده‌اند غالبا به جای آرامش نگرانی‌ها و اضطرابهای آنها برای حفظ آنچه دارند چندین برابر شده است.

---

۱. لقمان / ۳۳.

فصل پنجم

حسد

﴿ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴾

(فلق– ۵)

ترجمه:

و از شرّ هر حسودی هنگامی که حسد می‌ورزد!

خلاصهٔ تفسیر:

آیه فوق که آیه پنجم سوره فلق است اشاره به شرّ حاسدان می‌کند و به پیامبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد که از شرّ آنها به خدا پناه برد و بگوید: «به خدا پناه می‌برم از شرّ حسود هنگامی که حسد بورزد»؛ ﴿ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴾.

در آغاز این سوره به پیامبر ﷺ می‌گوید: «بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح از شرّ تمام مخلوقات (شرور)»؛ ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ * مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ﴾.

سپس به سه گروه از مخلوقات شرور اشاره می‌کند که اساس شرّ و عامل اصلی شرارت در جهانند:

نخست مهاجمان شروری که از تاریکی شب استفاده می‌کنند و به انسانها در حال خواب و بیداری حمله‌ور می‌شوند (وَ مِن شَرِّ غاسِقٍ اذا وَقَب) تعبیر به «غَاسِقٍ» (موجود شروری که شب حمله‌ور می‌شود) به خاطر آن است که نه فقط حیوانات درنده و گزنده، شب‌هنگام لانه‌های خود بیرون می‌آیند و زیان می‌رسانند، بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز غالباً از تاریکی شب برای وصول به مقاصد خود استفاده می‌کنند.

ولی تاریکی و ظلمت در اینجا می‌تواند معنی گسترده‌تری داشته باشد و شامل هرگونه ناآگاهی و جهل و پنهان‌کاری شود، چرا که راهزنان طریق حق همیشه از جهل و ناآگاهی مردم استفاده می‌کنند و با نقشه‌های شوم و پنهانی خود به مؤمنان پاکدل حمله‌ور می‌شوند.

سپس به شرورانی اشاره می‌کند که در گره‌ها می‌دمند و این تعبیر اشاره به زنان وسوسه‌گر یا مطلق وسوسه‌گران است که همچون ساحران به هنگام سحر «اورادی» را می‌خوانند و در گره‌ها می‌دمند، پی در پی مطالب بی‌اساس خود را در گوش مردم می‌خوانند تا با این وسوسه‌ها اراده آنان را سست کنند و به حالت تردید بکشانند و هنگامی که اراده‌ها سست شد راه برای حمله لشگر شیطان هموار می‌شود ﴿ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِى ٱلْعُقَدِ ﴾.

سپس به سوّمین و آخرین گروه از شروران اشاره کرده، می‌فرماید: «بگو به خدا پناه می‌برم از شرّ حاسدان، هنگامی که حسد می‌ورزند»؛ ﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾.

از اینجا روشن می‌شود که یکی از عمده‌ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فسادی است که از حسودان سرچشمه می‌گیرد و به این ترتیب منابع سه‌گانه مهمّ شرّ و فساد (مهاجمان تاریک دلی که از تاریکی‌ها استفاده می‌کنند و بر مردم هجوم می‌آورند و وسوسه‌گرانی که با تبلیغات سوء خود ایمان و عقیده و پیوندهای مردمی را سست می‌کنند و حسودانی که کارشان همواره تخریب است) در عبارات کوتاهی بیان شده و شاهد گویایی بر مقصود یعنی آثار زیانبار حسد است.

توصیفی که در آغاز آیه برای خداوند ذکر شده (بِرَبِّ الْفَلَقِ) می‌تواند اشاره به این نکته باشد که طوایف سه‌گانه شرور بالا همیشه از تاریکی جهل و اختلاف و کفر استفاده می‌کنند که اگر این تاریکی مبدّل به روشنایی علم و اتّحاد و ایمان شود، حربه‌های آنان به کندی می‌گراید.

فصل ششم

غرور و خودبینی

﴿ وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِۦ قَالَ يَٰقَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَٰذِهِ ٱلْأَنْهَٰرُ تَجْرِي مِن تَحْتِيٓ أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴾

(زخرف آیات ۵۱ ـ ۵۲)

ترجمه:

فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟ * مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟

خلاصهٔ تفسیر:

در آیه فوق که ناظر به داستان فرعون است یکی از چهره های زشت صفت رذیله غرور و خودبینی دیده می شود و نشان می دهد که غرور و نخوت چنان مغز فرعون را پر کرده بود که نه تنها اعتنایی به دلایل روشن موسی نکرد بلکه با سخنانی کودکانه سرپیچی خود را توجیه

نمود، می فرماید: «فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت آیا حکومت مصر از آنِ من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارند؟ آیا نمی‌بینید * من از این مردی که از خانواده حقیری است و هرگز نمی‌تواند فصیح صحبت کند برترم»![1]

سپس به سخنان واهی و بی‌اساسی توسّل جست که اگر موسی راست می گوید چرا موسی دستبند طلا ندارد؟ چرا فرشتگان با او نیامدند؟! ﴿فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾[2].

افراد مغرور همچون فرعونها و نمرودها به خاطر بی اعتنایی و غرورشان اهمّیّتی به چگونگی سخنان خود نمی دادند و بسیار دیده شده که حرفهای ابلهانه ای می زنند که حتّی نزدیکانشان در دل به آنها می خندیدند و به یقین چنین حالتی سدّ راه همه معارف الهیه و شناخت واقعیّات زندگی است.

جالب اینکه موسی علیه السلام اگر گرهی در زبانش بود مربوط به کودکی بود امّا هنگامی که به نبوّت رسید و از خدا درخواست گشوده شدن عقده زبانش کرد خداوند به تقاضای او جامه تحقّق پوشید ولی فرعون بی اعتنا به وضع جدید همچنان به وضع سابق اشاره می کند و لکنت زبانش را یادآور می شود.

---

۱. زخرف / ۵۲ ـ ۵۱.

۲. زخرف / ۵۳.

فصل هفتم

آرزوهای دراز

﴿ ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾

(حجر -۳)

ترجمه:

بگذار آنها بخورند، و بهره گیرند، و آرزوها آنها را غافل سازد؛ ولی بزودی خواهند فهمید!

خلاصهٔ تفسیر:

در این آیه خداوند خطاب به پیامبر اسلام ﷺ، اشاره به کفّار و مشرکان کرده، می‌فرماید:

«بگذار آنها بخورند و از دنیای مادّی بهره گیرند و آرزوها (ی دراز) آنان را غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید (که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند)»؛ ﴿ ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾.

آری آنان همچون چهارپایانند که جز آب و علف چیزی نمی‌فهمند، تنها تفاوتی که با چهارپایان دارند و آنها را از چهارپایان پست‌تر کرده این است که یک مشت آرزوی دور و دراز اطراف فکرشان را احاطه کرده و به آنها اجازه نمی‌دهد که در سرنوشت خود بیندیشند و پیش از

آنکه دست اجل گریبان آنها را بگیرد بیدار شوند و از بیراهه بازگردند.

در اینجا تأثیر منفی آرزوهای دراز در وجود انسان به خوبی تبیین شده و نشان می‌دهد که تا چه حد آرزوها انسان را به خود مشغول می‌سازد و از خدا غافل می‌کند.

تعبیر به «ذَرْهُمْ» (آنها را رها کن) به وضوح نشان می‌دهد که امیدی به هدایت این گروه نیست وگرنه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز مأمور نمی‌شد آنها را رها سازد.

چگونه می‌توان امید به هدایت گروهی داشت که هدف نهایی آنها خور و خواب همچون حیوانات است و آرزوهای دراز به آنها اجازه نمی‌دهد که لحظه‌ای به پایان زندگی و به آفریدگاری که این مواهب حیات را به آنها بخشیده بیندیشند و درباره هدفی که برای آن آفریده شده‌اند لحظه‌ای فکر کنند.

در روایات اسلامی با تعبیرات گوناگون از آرزوهای دراز نکوهش شده به عنوان نمونه امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

انّما هَلَکَ مَنْ کان قَبْلَکم بطولِ آمالِهم و تَغَیُّبِ آجالِهم حتّی نَزَلَ بهم الموعودُ الذی تُرَدُّ عنه المعذرةُ و ترفع عنه التوبه : اقوامی که پیش از شما بودند و گرفتار عذاب شدند فقط به خاطر آرزوهای طولانی و فراموش کردن اجل و سرآمد زندگیشان بود تا آن که عذاب موعود فرارسید همان عذابی که با فرارسیدنش معذرت خواهی ردّ می‌شود و درهای توبه بسته خواهد شد[1].

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

فصل هشتم

خشیّت (ترس از خدا)

﴿ ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا ﴾
(احزاب - ۳۹)

ترجمه:

(پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می‌کردند و (تنها) از او می ترسیدند، و از هیچ کس جز خدا بیم نداشتند؛ و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش‌دهنده اعمال آنها) است!

خلاصهٔ تفسیر:

یکی از رذائل اخلاقی ترس بیجاست که مایه ذلت و زبونی وعقب افتادگی انسانها می‌باشد، آرزوهای بالقوه او را به باد می‌دهد و دشمن را بر انسان مسلط می‌سازد.

نقطه مقابل آن شجاعت و شهامت است که بهترین کلید پیروزی و اساسی‌ترین پایه سربلندی و عظمت انسانهاست و به همین دلیل علمای اخلاق به طور گسترده از «جبن» و «شجاعت» سخن گفته‌اند و عوامل و

نتایج و آثار و پیامدهای هر یک را مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌اند.

در آیه مورد بحث یکی از صفات ویژه مبلّغان رسالت‌های الهی پاک بودن از رذیله ترس‌از غیر خدا ذکر شده،می‌فرماید: «آنها کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی را می‌کردند و از او می‌ترسیدند و از هیچ کس جز خدا ترسی به خود راه نمی‌دادند وهمین بس که خداوند حسابگر است!»؛ ﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا﴾.

تبلیغ رسالات الهی مهمترین وظیفه پیامبران خداست، و شرط اصلی آن خالی بودن از رذیله خوف و ترس است.

این آیه که ناظر به پیامبران پیشین است به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در درجه اوّل و در درجه بعد به همه پیروان راستین او هشدار می‌دهد که در مقام ابلاغ رسالت‌های الهی از هیچ چیز و هیچ کس جز خدا ترس و واهمه‌ای نداشته باشند و مفهوم این سخن آن است که افراد جبان و ترسو نه شایسته ادای این رسالتند و نه قادر بر این کار!

بعضی از مفسّران معتقدند که این آیه دلیل بر این است که پیامبران الهی در مقام تبلیغ رسالت الهی نباید تقیّه کنند، ولی این سخن در صورتی صحیح است که تقیّه به معنی ترس و وحشت از مخالفین باشد، در حالی که تقیّه همیشه ناشی از ترس نیست، بلکه گاه هدف جلب و جذب مخالفین و رساندن آنها به اهداف الهی به صورت تدریجی است، و شاید گفتار ابراهیم «هذا ربّی» در برابر ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشیدپرستان از این باب بوده است (دقّت کنید).

فصل نهم

توکل

﴿ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ ۚ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴾

(طلاق - ۳)

ترجمه:

و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد؛ و هر کس بر خدا توکّل کند، کفایت امرش را می‌کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است!

خلاصهٔ تفسیر:

در بسیاری از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی و سر گذشت انبیاء و اولیاء و در کتب علمای اخلاق و ارباب سیر و سلوک روی مسأله توکل به عنوان یک فضیلت مهم اخلاقی که بدون آن نمی‌توان به مقام قرب الهی رسید یاد شده است.

منظور از توکل سپردن کارها به خداوند و اعتماد بر لطف اوست زیرا

توکل از ماده وکالت به معنی انتخاب وکیل نمودن و اعتماد کردن بر دیگری است.

در آیه فوق با ذکر نتیجه روشنی برای توکّل بر خدا همگان را تشویق به این امر می‌کند، و وعده نجات و پیروزی به آنها می‌دهد، می‌فرماید: «هر کس بر خدا توکّل کند خدا کار او را به سامان می‌برد، خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند، و برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است»؛ ﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمْرِهِۦ ۚ قَدْ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْرًا﴾.

در واقع خداوند وعده قطعی به همه متوکّلان داده که مشکلات آنها را حل کند. سپس به ذکر دلیل آن پرداخته، می‌فرماید: «زیرا خداوند بر هر چیز تواناست» بدیهی است چنین کسی می‌تواند به تمام وعده‌های خود جامه عمل بپوشاند و مشکلات را هر قدر سنگین و سخت باشد با اراده و فرمان خود بگشاید.

جمله قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً ممکن است پاسخ به این سؤال باشد که چرا گاهی نهایت توکّل را بر ذات پاک او داریم ولی پیروزیها به تأخیر می‌افتد؟

قرآن به این سؤال چنین پاسخ می‌گوید: «شما از مصالح امور آگاه نیستید هر چیز حسابی دارد، و هر کار زمانی را می‌طلبد، و هر پدیده‌ای در ظرف ویژه خود مطلوب است به همین دلیل به مقتضای «اَلْاُمُورُ مَرْهُونَةٌ بِاَوْقَاتِهَا» گاه مصلحت در این است که نتیجه به تأخیر افتد، بنابراین شتابزدگی و عجله در این گونه امور روا نیست.

شبیه همین معنی در آیه ۱۶۰ سوره آل عمران آمده است که پیروزی و شکست را از سوی خدا می‌شمرد و می‌گوید توکّل بر خدا راه وصول مؤمنان به پیروزی است: ﴿إِن يَنصُرْكُمُ ٱللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۖ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا ٱلَّذِى يَنصُرُكُم مِّنۢ بَعْدِهِۦ ۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ﴾؛ «اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او شما را یاری کند؟! و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند»!

در روایات اسلامی اهمیت فوق العاده‌ای به این ارزش اخلاقی داده شده است از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: مَنْ تَوَكَّلَ على اللهِ ذَلَّتْ لَهُ الصِّعابُ و تَسَهَّلَتْ عليه الاسبابُ: کسی که بر خدا توکل کند مشکلات در برابر او خاضع و اسباب برای او سهل و آسان می‌گردد.[1]

---

۱. غررالحکم، شماره ۹۰۲۸.

فصل دهم

شهوت پرستی

﴿وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُوا۟ مَيْلًا عَظِيمًا﴾

(نساء - ۲۷)

ترجمه:

خدا می‌خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، امّا آنها که پیرو شهواتند، می‌خواهند شما بکلی منحرف شوید.

خلاصهٔ تفسیر:

شهوت در لغت دارای مفهوم عامی است که به هر گونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذات مادی اطلاق می‌شود مفهوم شهوت علاوه بر مفهوم عام در خصوص شهوت جنسی نیز به کار رفته است.

در آیه مورد بحث، ضمن بیان مقابله آشکار میان «بازگشت به سوی خدا» و «پیروی از شهوات»، و اشاره به این که این دو موضوع در دو جهت مخالف، حرکت می‌کنند، می‌فرماید: «خدا می‌خواهد توبه شما را

بپذیرد و شما را ببخشد و از آلودگی پاک سازد؛ اما آنها که پیرو شهواتند، می‌خواهند شما به کلّی (از راه حق) منحرف شوید»؛ ﴿وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُوا۟ مَيْلًا عَظِيمًا﴾.

آری! آنها که غرق گناه و شهوتند، می‌خواهند دیگران را نیز هم‌رنگ خود سازند و از سر تا پا آلوده گناه کنند؛ در حالی که خداوند می‌خواهد مردم با ترک شهوات به سوی او بازگردند و غرق معرفت و نور و صفای تقوا و قرین سعادت و خوشبختی شوند.

به گفته مفسّران بزرگ، منظور از «میل عظیم»، هتک حدود الهی و آلوده شدن به انواع گناهان است. بعضی نیز آن را به معنی ازدواج با محارم و مانند آن- که در آیات قبل، از آن نهی شده است- تفسیر کرده‌اند که در واقع یکی از مصادیق مفهوم بالاست.

لازم به یادآوری است که پیروی از شهوات در این آیه، ممکن است دارای همان مفهوم عام باشد و نیز ممکن است اشاره به «شهوت جنسی» باشد؛ زیرا این آیه بعد از آیاتی قرار گرفته که حرمت ازدواج با محارم و زنان شوهردار و کنیزان (آلوده به اعمال منافی عفّت) را بیان کرده است. به هر حال این آیه، گواه روشنی است به این که راه «شهوت پرستی» از راه «خداپرستی» جدا بوده و این دو در مقابل هم قرار دارند.

مسأله شهوت پرستی در منابع روایی اسلام مورد توجه فراوان قرار گرفته است که بیشتر آنها بیانگر هشدار درباره پیامدهای خطرناک آن است.

از باب نمونه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می فرماید: الشَّهواتُ سمومٌ قاتلات : شهوتها زهرهای کشنده است. (که شخصیت، ایمان، مروت و اعتبار انسان را نابود می‌سازد)[1].

۱. غررالحکم، حدیث ۸۷۶ .

فصل یازدهم

عفّت و غیرت

﴿قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ ۖ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ۖ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾

(یوسف آیات ۳۲ ـ ۳۳)

ترجمه:

(همسرعزیز) گفت: «این همان کسی است که بخاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید! (آری) من او را به خویشتن دعوت کردم؛ و او خودداری کرد! و اگر آنچه را دستور می‌دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد؛ و مسلّماً خوار و ذلیل خواهد شد! * (یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود»!

خلاصهٔ تفسیر:

«عفت» نقطه مقابل شکم‌پرستی و شهوت‌پرستی است و به معنی پدیدآمدن حالتی در نفس است که آدمی را از غلبه شهوت باز می‌دارد.

«غیرت» نیز از واژه‌هایی است که در معارف اسلامی به عنوان یک فضیلت مهم اخلاقی آمده است که در اول به معنای دفاع شدید از عرض و ناموس ویا مال و مملکت در دین و آیین است.

در آیه مورد بحث که ادامه شرح زندگی پرماجرای حضرت یوسف علیه السلام و بیان مقام والای عفّت و پارسایی اوست، ضمن اشاره به آزمون دیگری که مانند طوفانی سخت در برابر او پدیدار شده بود، می‌فرماید: «هنگامی که همسر عزیز مصر برای اثبات بی‌گناهی خود، آن مجلس میهمانی را ترتیب داد و زنان مصر با دیدن حضرت یوسف علیه السلام زمام اختیار را از دست دادند و با کاردهایی که برای خوردن میوه در دست داشتند، بی اختیار دستهایشان را بریدند همسر عزیز مصر رو به آنها کرد و گفت:

﴿ قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ ۖ وَلَقَدْ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ فَٱسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴾؛ «این همان کسی است که مرا به خاطر (عشق به) او سرزنش کردید. (آری!) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد. اگر آنچه را که من دستور می‌دهم، انجام ندهد؛ به زندان خواهد افتاد و به یقین خوار و ذلیل خواهد شد».

این امتحان سخت و سنگین حضرت یوسف علیه‌السلام بود. او بر سر دو راهی قرار داشت؛ یکی، تسلیم شدن در برابر درخواست همسر عزیز مصر و به کام دل رسیدن و از هرگونه ناز و نعمت و محبت برخوردار شدن و دیگری مقاومت کردن و به زندان افتادن و اعمال سخت آن را تحمّل نمودن.

او بدون لحظه‌ای تردید، راه خود را انتخاب کرد و به درگاه خداوند متعال رو آورد و گفت: «پروردگارا! زندان (با آن همه مشکلات و رنجهایش) نزد من، محبوبتر است از آنچه اینها مرا به آن می‌خوانند. اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، قلب من متمایل به آنها خواهد شد و از جاهلان خواهم بود»؛ ﴿قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ ۖ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلْجَٰهِلِينَ﴾.

این تعبیر هم از مقام عفت وعصمت یوسف حکایت دارد و هم از غیرت و پارسایی او. از تعبیرات آیه روشن می‌شود که زنان آن مجلس نیز با همسر عزیز مصر هم صدا شدند و حضرت یوسف علیه‌السلام را به تسلیم در برابر آن زن دعوت می‌کردند و هر کدام به نوعی او را به اجابت دعوت همسر عزیز مصر فرا می‌خواندند.

حضرت یوسف علیه‌السلام در برابر درخواست همسرعزیز مصر و تهدید به زندان به درگاه خداوند عرضه داشت: من برای اطاعت فرمان تو و حفظ پاکی و تقوا و پارسایی و عفّت خویش، حاضرم روانه زندان وحشتناک گردم؛ اما آلوده خواست شوم آنها نشوم».

این تهدید جدّی بود و عملی هم شد. حضرت یوسف علیه‌السلام به زندان

افتاد؛ ولی روح بلندش از محیط ننگین و آلوده کاخ عزیز مصر رهایی یافت. در ادامه همین آیات آمده است که خداوند، این زندان وحشتناک را نردبان ترقّی حضرت یوسف علیه‌السلام قرار داد.

فصل دوازدهم

غفلت

﴿ وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُۥ شَيْطَٰنًا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٌ ﴾

(زخرف – ۳۶)

ترجمه:

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به سراغ او میفرستیم پس همواره قرین اوست!

خلاصهٔ تفسیر:

«غفلت» دارای مفهوم وسیع و گستردهای است که هر گونه بی خبری از شرایط زمان و مکان (که انسان در آن زندگی می‌کند) و از واقعیتهای حال و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدار هایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی به انسان ها می دهد را شامل می شود. از مصادیق بارز غفلت، غفلت از یاد خداست.

در آیه مورد بحث، به صورت یک حکم کلی و عمومی- که درباره

همه اقوام و افراد صادق است- می‌فرماید: «هر کس از یاد خدا روی گردان شود (و غافل گردد)، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم تا همواره با او قرین باشد»؛ ﴿وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾.

آری! توجه به خدا به مقتضای ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ...﴾[1] سبب همنشینی با فرشتگان می‌گردد؛ حال آن که «غفلت» و بی خبری از یاد او، شیاطین را قرین انسان می‌سازد. شیاطینی که برگرده او سوار می‌شوند و به هر راهی که خواستند، می‌برند. این که می‌فرماید: «ما شیطانی را به سراغ او می‌فرستیم تا قرین او باشد»، در واقع به این معنی است که عمل او؛ یعنی، «غفلت» و بی خبری در روی‌گردانی از خداوند رحمان، چنین اثری را به دنبال دارد و به تعبیر دیگر، این مجازاتی است که در دنیا دامنگیر این افراد می‌شود.

با توجه به این که «یعش» از ماده «عشو» (بروزن نشر) به معنی ضعیف و کم نور شدن چشم است؛ آن چنان که گویی پرده‌ای بر آن افتاده که مفهوم آن، چیزی جز «غفلت» و بی‌توجهی و اعراض نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده‌اند: «اذَا أرادَ اللّهُ بعَبْد شَرّاً قَيِّضَ لَهُ شَيطاناً قَبْلَ مَوته بسَنَة، فَلا يَرى حَسَناً الاّ قَبَّحَهُ عِنْدَهُ حَتّى لا يَعْمَلُ بِه، وَ لا يَرى قَبيحاً الّا حَسَّنَهُ حَتّى يَعْمَلُ بِه؛ هنگامی که خداوند شرّ بنده‌ای را (به خاطر «غفلت» و بی خبری از خدا) بخواهد، شیطانی را یک سال قبل

---

۱. فصلت / ۳۰.

از مرگ او سراغ او می‌فرستد (که همه چیز را در نظر او دگرگون می‌سازد) آن گاه هیچ کار خوبی را نمی‌بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زشت جلوه می‌کند و آن را رها می‌سازدو هیچ کار بدی را نمی‌بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زیبا جلوه می‌کند و آن را انجام می‌دهد»[۱].

بحث درباره این آیه را با شعر مناسبی از تفسیر روح البیان که ذیل همین آیه نقل شده است، پایان می‌دهیم:

دریغ و درد که با نفس بد قرین شده‌ایم
و از این معامله با دیو همنشین شده‌ایم
به بارگاه فلک بوده‌ایم و رشک ملک
ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده‌ایم

---

۱. روح البیان، ج۸ ص۳۶۹.

فصل سیزدهم

بُخل

﴿هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ ۖ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِۦ ۚ وَٱللَّهُ ٱلْغَنِىُّ وَأَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ ۚ وَإِن تَتَوَلَّوْا۟ يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوٓا۟ أَمْثَٰلَكُم﴾

(محمد – ۳۸)

ترجمه:

آری، شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، بعضی از شما بخل می‌ورزند؛ و هر کس بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است؛ و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید؛ و هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق می‌کنند).

خلاصهٔ تفسیر:

نعمت و مواهبی که پروردگار در اختیار انسانها گذاشته در بسیاری از

موارد بیش از نیاز آنهاست به گونه‌ای که می‌توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند ولی گروهی به خاطر صفت رذیله بخل از این کار امتناع ورزیده و هیچ کس را در این مواهب خدا سهیم نمی کنند.

در آیه مورد بحث، خداوند یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بخیلان را مورد نکوهش شدید قرار داده و می‌فرماید: «آری! شما همان جمعیتی هستید که برای انفاق در راه خدا فراخوانده می‌شوید، بعضی از شما «بخل» می‌ورزند و هرکس بخل کند، نسبت به خودش بخل کرده است»؛ ﴿هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ ۖ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِۦ﴾.

و برای این که ناآگاهان تصور نکنند، خداوند نیازی به این انفاقها دارد، در ادامه این آیه می‌فرماید: «خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمند و فقیر هستید»؛ ﴿وَٱللَّهُ ٱلْغَنِىُّ وَأَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ﴾.

بنابر این آنچه را انفاق می‌کنید، در واقع امانتهای الهی است که چند روزی نزد شما برای آزمون و امتحان و تعلیم و تربیت قرار داده شده و خدا دستور داده، بخشی از این امانت را به بندگان فقیرش بسپارید یا در راه جهاد مصرف کنید.

در انتهای آیه، افراد «بخیل» را تهدید می‌کند که: «هر گاه از دستورهای خداوند (درباره انفاق فی سبیل اللّه) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را به جای شما می‌آورد که مانند شما نباشند»؛ ﴿...وَإِن

﴿ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴾.

به این ترتیب «بخیلان» تهدید به نابودی گردیده‌اند و این شدیدترین تهدیدی است که درباره «بخیلان» شده است.

گرچه مصداق انفاق در راه خدا، به تناسب قرائنی که در آیات وجود دارد، انفاق در راه «جهاد» است؛ ولی مفهوم گسترده آن، هر کار خیری را شامل می‌شود.

بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت، در ذیل آیه مورد بحث چنین نقل کرده‌اند که بعد از نزول آیه فوق، جمعی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: منظور از گروهی که خداوند در قرآن به آنها اشاره کرده که در صورت «بخل» ورزیدن و سرپیچی از دستورات الهی جایگزین شما می‌کند، کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر شانه سلمان- یا به روایت دیگر بر پای سلمان- که نزدیک او نشسته بود زد و فرمود: «هَذَا وَ قَومُهُ وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَوکَانَ الایمانُ مَنُوطاً بِالثُرَیّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِنْ فَارْسٍ ؛ منظور خداوند، این مرد و قوم اوست؛ به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند! اگر ایمان به ثریّا (در دورترین نقطه آسمان) بسته باشد، گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می‌آورند»[1].

---

۱. این حدیث را «قرطبی» در تفسیر «جامع الاحکام» و «برسوی» در «روح البیان» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «مراغی» در تفسیر خود، و «طبرسی» در مجمع البیان و «ابوالفتح رازی» در تفسیرش و «سیوطی» در «در المنثور» و گروه دیگری در تفاسیر خود در ذیل همین آیه آورده اند.

فصل چهاردهم

جود و سخاوت

﴿ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴾

(دهر آیات ۸ ـ ۹)

ترجمه:

و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند! *(و می‌گویند:) ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم!

خلاصهٔ تفسیر:

این دو واژه که در مقابل بخل است غالبا در یک معنی استعمال می‌شود ولی گاه از بعضی کلمات استفاده می‌شود که «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است.

جود و سخاوت از فضائل مهم اخلاقی است هر اندازه بخل نشانه

پستی و حقارت و ضعف ایمان و فقدان شخصیت است جود و سخاوت نشانه ایمان و شخصیت والای انسان است.

در آیه مورد بحث، سخن از بزرگوارانی است که غذای خود را در حالی که شدیداً به آن نیاز داشتند به مسکین و یتیم و اسیر دادند، بدون این که هیچ انتظار پاداش و تشکری داشته باشند؛ ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾.

روایات فراوانی از طرق شیعه و سنی، حکایت از این دارد که آیات ۸ و ۹ سوره «دهر» در فضیلت اهلبیت علیهم‌السلام نازل شده است. «مرحوم علامه امینی» در «الغدیر» ۳٤ نفر از علمای معروف اهل سنت را نام می‌برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده‌اند (باذکر نام کتاب و صفحه آن)[1].

بنابر این حدیث مزبور در میان اهل سنت مشهور، بلکه متواتر است و علمای شیعه اتفاق نظر دارند که همه سوره «دهر» یا بخش قابل ملاحظه‌ای از آیات آن، درباره اهلبیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم‌السلام) نازل شده است.

دقت در آیات سوره «دهر» نشان می‌دهد که خداوند چگونه از این سخاوتمندان ایثارگر مدح و ستایش کرده و عمل آنها را ستوده و بالاترین پاداش را برای آنها قرار داده است. در یک جا از آنها به عنوان

---

۱. الغدیر، ج۳ ص۱۰۷به بعد ؛ احقاق الحق ج۳ ص۱۵۷-۱۷۱در این کتاب حدیث مزبور از۳٦ نفر از دانشمندان اهل سنت بیان و ماخذ حدیث ذکر شده است

«ابرار» و در جای دیگر از آنها به عنوان «عبادالله» (بندگان خاص خدا) یاد کرده است.

در روایات اسلامی تعبیرات بسیار والایی درباره «جود» و «سخاء» دیده می‌شود که در نوع خود کم نظیر است. روایت زیر نمونه‌ای از این روایات است:

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: شابٌّ سخیٌّ مرهقٌ فی الذّنوب احبّ الی الله عزّو جلّ مِنْ شَیْخٍ عابدٍ بخیلٍ: جوان سخاوتمند آلوده به گناه نزد خدا محبوبتر از پیرمرد عبد بخیل است.[1]

---

۱. بحار الانوار، ج ۷۰ / ۳۰۷.

فصل پانزدهم

عجله و شتاب

﴿وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ ۖ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ عَجُولًا﴾

(اسراء - ۱۱)

ترجمه:

انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدیها را طلب می‌کند آن گونه که نیکیها را می‌طلبد؛ و انسان، همیشه عجول بوده است!

خلاصهٔ تفسیر:

«عجله و شتاب» به معنی اقدام کردن به کارها قبل از اینکه زمینه ها و مقدمات لازم آن کار فراهم شود، از صفات رذیله شمرده شده و صبر و بردباری که نقطه مقابل آن است از فضائل اخلاقی به شمار می‌آید.

در آیه مورد بحث، به یکی از پیامدهای سوء «عجله و شتاب» نیز اشاره می‌کند: «انسان (بر اثر شتابزدگی) به سراغ بدیها می‌رود، آن گونه که نیکی‌ها را می‌طلبد و انسان همواره «عجول» بوده است»؛ ﴿وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ ۖ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ عَجُولًا﴾.

در این‌جا واژه انسان، اشاره به طبیعت نخستین انسان‌هاست، هم در

آغاز آیه و هم در پایان آیه که لفظ انسان در آن تکرار شده است.

«دعا» در این آیه به معنی طلب کردن و خواستن است؛ خواه با زبان باشد و یا در عمل و از آن جا که عجول بودن انسان و شتابزدگی او برای کسب منافع بیشتر، گاه سبب می‌شود که جوانب مسئله را بررسی نکند و خیر و شرّ خود را نشناسد و خود را به پرتگاههای خطرناک بیفکند.

«دعا» گاه به صورت لفظی است؛ یعنی، از خدای خود با اصرار فراوان مسائلی را می‌خواهد که نه تنها خیر او در او نیست، بلکه مایه بدبختی اوست؛ آن گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «وَ اعرِفْ طَریقَ نجاتِکَ وَ هَلاکِکَ کَی لاتَدعُوا اللّهَ بِشَیءٍ عَسی فیهِ هَلاکُکَ وَ انتَ تَظُنُّ انّ فیهِ نَجاتُکَ قالَ اللّهُ تَعالی «﴿وَيَدْعُ ٱلْإِنسَٰنُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ ۖ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ عَجُولًا﴾»؛ راه نجات و هلاک خود را درست بشناس، مبادا از خدا چیزی طلب کنی که هلاک تو در آن است؛ در حالی که گمان داری، نجات تو در آن است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «انسان بدیها را طلب می‌کند، آن گونه که نیکیها را می‌طلبد؛ زیرا انسان همواره عجول بوده است».[1]

انسان، گاه در عمل اصرار به انجام کارهایی دارد که ریشه آن هواپرستی و نتیجه آن بدبختی است؛ امّا بر اثر تسویلات شیطان و تزیین هوای نفس، آن را خیر و موجب سعادت خویش می‌پندارد و از نرسیدن به آن ناراحت می‌شود؛ در حالی که گذشت زمان چه بسا روشن می‌کند که اگر خواسته او انجام می‌گرفت تا پایان عمر بیچاره بود.

---

۱. نورالثقلین، ج۱ ص۱۴۱.

فصل شانزدهم

صبر

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَعِينُواْ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴾
(بقره - ۱۵۳)

ترجمه:

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید! (زیرا) خداوند با صابران است.

خلاصهٔ تفسیر:

زندگی انسان در دنیا آمیخته با مشکلات عجیبی است که اگر در مقابل آن بایستد و شکیبایی و مقاومت به خرج دهد به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند هیچگاه به مقصد نخواهد رسید.

منظور از صبر همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطه مقابل آن جزع، بی تابی، از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است.

علاوه بر زندگی عادی در زندگی معنوی نیز این مسأله وجود دارد.

در آیه مورد بحث خداوند خطاب به همه مؤمنان، ضمن توصیه به این که در مشکلات از نیروی صبر و نماز کمک بگیرند، می‌فرماید «ای افراد با ایمان! از صبر (و استقامت) و نماز کمک بگیرید (تا بر مشکلات فائق آیید)؛ زیرا خداوند با صابران است»؛ ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَعِينُواْ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴾.

این آیه دارای مفهوم وسیعی است و هرگونه صبر و استقامت را شامل می‌شود، خواه صبر بر اطاعت یا بر معصیت یا بر مصیبت باشد. برای انجام هر کار مهمی کمک گرفتن و استعانت لازم است، خواه جهاد باشد یا غیر آن؛ بنابر این، برای انجام هر کار مهمی باید از شاخه‌های مختلف صبر که متناسب با آن کار است، یاری جست.

درباره تفسیر صبر به «روزه» باید گفت که روزه یکی از مصداق‌های روشن این صبر است، نه این که تمام مفهوم آن را در بر بگیرد.

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که چه رابطه‌ای میان صبر به معنی وسیع کلمه با صلاة وجود دارد؟

بعضی از مفسّران گفته‌اند: رابطه آن دو این است که گاه پیمانه صبر انسان لبریز می‌شود و طاقت او بر صبر کاهش می‌یابد. این‌جاست که نماز به او قوّت قلب و اراده و توکل بر خدا می‌بخشدو بدین سان، نیروی صبر از طریق نماز افزایش می‌یابد.

به تعبیر دیگر، هنگامی که انسان از طریق نماز به خدا روی می‌آورد،

خود را به قدرت بی پایان و لایزال حق مرتبط می‌سازد، این کار، مقاومت انسان را در برابر مشکلات، چنان افزایش می‌دهد که به نیروی شکست ناپذیری تبدیل می‌شود.

به همین دلیل در حدیثی که گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده و هر دو نیز صحیح می‌باشد، آمده است: «اذَا أَهَالَهُ أَمْرٌ فَزِعَ، قَامَ الی الصَّلَوةِ ثُم تَلی هَـذِهِ الآیَةَ وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوةِ؛ هنگامی که با مشکل مهمی روبه‌رو می‌شد، به نماز بر می‌خاست (و پس از نماز به دنبال حل مشکل می‌رفت) و این آیه را تلاوت می‌فرمود: ﴿اسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ﴾».[1]

به هر حال، این آیه از روشن‌ترین آیاتی است که اهمّیّت صبر را به عنوان یک عامل پیروزی در زندگی مشخص می‌کند.

---

۱. اصول کافی، ج۱ ص ۱۵٤ ؛ روح البیان، ج۱ ص۲۵۷.

فصل هفدهم

جاه طلبی

﴿ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾

(قصص - ۸۳)

ترجمه:

(آری،) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرارمی‌دهیم که اراده برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است!

خلاصهٔ تفسیر:

هر کس به چیزی علاقه‌مند است ، بعضی به مال بعضی دیگر به جمال ، گروهی خواهان کمالند ولی جمعی طالب مقامند این گروه اخیر را جاه‌طلب می‌نامند. دوست دارند مردم همه به آنها احترام بگذارند از دیگران یک سر و گردن برتر باشند آخرین سخن، سخن آنها باشد و کسی روی حرف آنها حرف نزند. هر چند عقل و کفایت و درایت لازم

را برای این امور نداشته باشند. این گونه افراد را جاه طلب و طالب اسم و آوازه و مقام می‌نامند این حقیقت رذیله سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است.

در آیه مورد بحث که در ذیل آیات مربوط به قارون آمده است، به عنوان یک دستور کلّی می‌فرماید: «آن سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که قصد برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است»؛ ﴿تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

آری عاقبت جاه طلبان مستکبر همان عاقبت قارون است که همه چیز خود را بر سر جاه‌طلبی و استکبار گذاشت و خشم خدا او را گرفت و به زندگی ننگینش پایان داد و برای همیشه مورد لعن و نفرین واقع گشت.

ممکن است از عطف کردن «فساد» به «علو فی الارض» چنین استفاده شود که افراد برتری جو و جاه‌طلب سرانجام دست به فساد در زمین می‌زنند و برای سیراب کردن عطش خود از هیچ جنایتی فرو گذار نمی‌کنند.

جالب اینکه در حدیثی از علی علیه‌السلام می‌خوانیم که به هنگام خلافت ظاهری شخصاً در بازارها قدم می‌زد، افراد گمشده را راهنمائی می‌کرد، ضعیفان را کمک می‌نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می‌شد و این آیه را برای آنها تلاوت می‌نمود: ﴿تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ

﴿عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾؛ سپس به تفسیر آن می‌پرداخت به گونه‌ای که نه تنها شامل زمامداران می‌شد، بلکه همه صاحبان قدرت را (بهر شکل و هر صورت) شامل می‌شد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که این آیه را تلاوت نمود گریه کرد و فرمود: «ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمانِيُّ عِنْدَ هذِهِ الْآيَةِ؛ با وجود این آیه همه آرزوها بر باد رفته است».[1]

شاید منظور امام علیه السلام این است: با توجه به اینکه خداوند سرای آخرت را تنها از آن کسانی می‌داند که حتی اراده برتری جویی در دل ندارند و بذر جاه‌طلبی در سر نمی‌پرورانند کار بسیار مشکل است.

از آیه فوق و آیات مشابه به خوبی استفاده می‌شود که جاه‌طلبی مخصوصاً اگر با صفات زشت دیگر همچون کبر و غرور و تعصّب و لجاجت توأم شود آثار مرگبار در زندگی انسانها دارد و می‌تواند نه تنها یک فرد بلکه جامعه‌ای را به سقوط بکشاند.

---

۱. تفسیر علی بن ابراهیم ، ذیل آیه مورد بحث.

فصل هجدهم

لجاجت و بهانه جویی

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴾
(نوح آیات ۵ الی ۷)

ترجمه:

(نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (بسوی تو) دعوت کردم، امّا دعوت من چیزی جز فرار از حقّ بر آنان نیفزود! ، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدّت استکبار کردند!

خلاصهٔ تفسیر:

بهانه‌جویی و لجاجت را می‌توان از مهمترین موانع درک حقیقت دانست ؛ زیرا این امر سبب می‌شود که انسان به حق نرسد بلکه در باطل

راسخ‌تر گردد. منظور از بهانه‌جویی و لجاجت این نیست که انسان برای کشف حقیقت پافشاری کند بلکه منظور این است که بعد از آشکار شدن حق بازهم بر سخن باطل یا عمل نادرست خود پای بفشارد.

درآیه مورد بحث سخن از لجاجت قوم نوح علیه‌السلام در برابر پیامبر بسیار مهربان و دلسوز است که شب و روز برای هدایت آن‌ها تلاش و کوشش می‌کرد.

نوح علیه‌السلام از آنها به درگاه خدا شکایت برد، و گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم اما دعوت من جز فرار از (حق) بر آنها نیفزود، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، آنها انگشتان خویش را در گوشها قرار داده، و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار و لجاجت ورزیدند، و شدیداً استکبار کردند». ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾.

این چه تعصب و لجاجتی است که انسان برای آن که حرف حق را نشنود، انگشت در گوش خود بگذارد و برای این که چهره حق طلبان را نبیند لباسش را بر خود بپیچد، و همچون کبک سر به زیر برف کند، و از حق بگریزد.

حق گریزی و حق ستیزی نیز حسابی دارد و آنها بی‌حساب در این

راه می‌دویدند و عاملی جز لجاجت و تعصّب و استبداد نداشتند.

در میان پیامبران الهی هیچ کس به اندازه نوح علیه‌السلام قوم خود را دعوت نکرد، نهصدو پنجاه سال گفت و گفت و اصرار و تأکید کرد، و لیل و نهار که ممکن است اشاره به حضور در جلسات خصوصی آن‌ها در شبها و درجلسات عمومی آن‌ها در روزها باشد، دعوت روشنگرانه خود را ادامه داد، ولی جز گروه اندکی ایمان نیاوردند و به گفته بعضی به طور متوسط هر دوازده سال تنها یک نفر ایمان آورد.

تعبیر به «وَجَعَلُوا اصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ؛ انگشت‌هایشان را در گوششان گذاشتند» با این که انسان نوک انگشت را برای نشنیدن در گوش می‌گذارد شاید اشاره به شدّت حق‌گریزی آنها است، گویی می‌خواستند تمام انگشتان را در گوش کنند تا سخن حق را نشنوند.

تعبیر به «فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائی الاّ فِراراً؛ دعوت من جز فرار بر آنها نیفزود» نشان می‌دهد که دعوت نوح علیه‌السلام در آنها نتیجه معکوس داشت، آری افراد لجوج و عنود و مستکبر هنگامی که صدای حق طلبان را می‌شنوند، بر لجاجت خود می‌افزایند، همچون مزبله‌ای که آب باران در آن فرو ریزد که عفونت آن گسترده‌تر می‌شود.

فصل نوزدهم

سپاسگزاری

﴿ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴾

(ابراهیم– ۷)

ترجمه:

و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید، مجازاتم شدید است»!

خلاصهٔ تفسیر:

«شکر نعمت» همان قدردانی از نعمت است خواه به زبان باشد یا در عمل. موضوع «شکر منعم» که در فطرت انسانها به ودیعت نهاده شده راهگشای راه توحید و خداشناسی است که بسیاری از علمای عقائد در نخستین بحثهای عقیدتی یعنی «ضرورت شناخت بخشنده نعمت» بر آن تکیه کرده‌اند.

آیه مورد بحث گفتاری است از حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل که یکی از پیامهای مهم الهی را به آنها یادآور می‌شود و می‌گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید (و دردناک) است»؛ ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ این سخن را موسی علیه السلام هنگامی به بنی‌اسرائیل می‌گوید که از چنگال فرعون و فرعونیان رهائی یافته و استقلال و عظمت و آزادی و نعمت را دریافته‌اند و گروه کثیری از آنها بنای ناسپاسی را گزارده‌اند!

جمله «لَأَزِيدَنَّكُمْ» که با انواع تاکیدات همراه است یک وعده قطعی الهی در برابر سپاس گزاران است که نعمت آنها را افزون می‌کند و جالب اینکه درباره کفران کنندگان نمی‌فرماید شما را عذاب می‌کنم بلکه می‌فرماید: «عذاب من شدید است» این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است و در عین حال هشدار شدیدی است به افرادی که در برابر نعمت، ناسپاسی می‌کنند همانگونه که بنی اسرائیل بر اثر ناسپاسی در برابر نعمت‌هائی که در بالا اشاره شد، چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان شدند.

بزرگان علم اخلاق در مورد شکر گفته‌اند : الشُّكْرُ صَرْفُ الْعَبْد جميعَ ما أنْعَمَهُ اللهُ تعالى فيما خَلَقَ لأجْلِه: شکر نعمت آن است که بندگان خدا نعمتهایی را که به آنها بخشیده است در همان راهی مصرف کنند که

برای آن آفریده شده است.

گویی این سخن برگرفته از حدیثی است از امام صادق علیه السلام که فرمود: شکرُ النِّعْمَةِ اجتنابُ المحارمِ: شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود.[1]

---

۱. اصول کافی، ج۲ ص۹۵ حدیث۱۰؛ نورالثقلین، ج۲ ص۵۲۹.

فصل بیستم

کفران نعمت

﴿ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلْجُوعِ وَٱلْخَوْفِ بِمَا كَانُوا۟ يَصْنَعُونَ ﴾

(نحل – ۱۱۲)

ترجمه:

خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند،) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود؛ و همواره روزیش از هر جا می‌رسید؛ امّا به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید!

خلاصهٔ تفسیر:

کفران و ناسپاسی، بی‌اعتنایی به نعمتها و یا تحقیر و تضییع آنهاست و

این یکی از رذائل مهم اخلاقی است خواه در زندگی فردی باشد یا در زندگی اجتماعی.

در سیر تکامل روح انسانی و سیر الی الله و تهذیب نفوس کفران و ناسپاسی مانع بزرگی است روح را آلوده و وجدان را ضعیف و نورانیت باطن را از بین می‌برد.

در آیه مورد بحث سخن از گروهی است که مشمول انواع نعمت‌های الهی شده بودند؛ نعمت امنیت و آرامش و روزی فراوان و نعمت‌های معنوی که بوسیله پیامبرشان به آنها رسیده بود ولی آنها کفران نعمت کردند و همه آن نعمت‌ها از آنها گرفته شد و به مجازات الهی گرفتار گشتند، می‌فرماید: «خداوند (برای آنها که کفران نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام بوده و همواره روزیش بطور فراوان از هر مکانی برایش فرا می‌رسیده اما آنها نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به سبب اعمالشان لباس گرسنگی و ترس و ناامنی را بر اندامشان پوشانید».

در این که آیا این آیه اشاره به سرزمین خاصی است یا بیان یک مثال کلی می‌باشد در میان مفسران گفتگو است. جمعی معتقدند که آیه ناظر به سرزمین مکه است و تعبیر «یَأْتِیها رِزقُها رَغَداً مِن کُلِّ مَکانٍ؛ روزی آنها بطور فراوان از هر مکان فرا می‌رسید» این احتمال را تقویت می‌کند چرا که کاملًا منطبق بر شرائط مکه است زیرا سرزمین خشک و سوزان و بی‌آب و علفی است که به برکت خانه خدا همیشه انواع نعمت‌ها از همه

جای دنیا به سوی آن سرازیر است.

تعبیر به «کانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً؛ آن محل امن و امان و مطمئن بود» نیز قرینه دیگری بر این تفسیر است چرا که محیط حجاز غالباً در آتش ناامنی می‌سوخت ولی شهر مکه به برکت خانه خدا امن و امان بود.

هنگامی این نعمتهای مادی به اوج خود رسید که نعمت معنوی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن افزوده شد ولی مکّیان این نعمتهای مادی و معنوی را کفران کردند و به قحطی و خشک سالی و ناامنی گرفتار شدند و این گونه است سرانجام کسانی که در برابر نعمتهای الهی ناسپاسی کنند!

ولی با اینهمه می‌تواند آیه مفهوم جامع و گسترده‌ای داشته باشد که تمام گروههای کفران کننده نعمت‌های مادی و معنوی را شامل شود هر چند اهل مکه یکی از مصادیق بارز آن بودند که طبق بعضی از روایات به خشک‌سالی گرفتار شده تا آنجا که برای سدّ جوع از مردار استفاده کردند و در غزوات اسلامی شدیدترین ضربات بر آنها وارد شد.

فصل بیست و یکم

حُسن خلق و کج خلقی

﴿ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ۖ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ۖ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴾
(آل عمران– ۱۵۹)

ترجمه:

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [= مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش! و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

خلاصهٔ تفسیر:

در این آیه مسأله «حسن خلق» به عنوان یکی از ویژگی‌های اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از عوامل پیشرفت او در جامعه اسلامی ذکر شده است، می‌فرماید:

«به خاطر رحمت الهی در برابر آن‌ها نرم (و مهربان) شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند»؛ ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾.

بنابراین خلق و خوی نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله یک رحمت الهی درباره او و درباره تمام امّت بود. و به یقین این نرمش و مهربانی و حسن خلق در هر کس باشد مایه رحمت و برکت است.

در تعبیر فوق به نقطه مقابل آن یعنی خشونت و کج خلقی و نامهربانی نیز اشاره شده که اثر مستقیم آن، پراکندگی مردم از دور انسان است، و به تعبیر دیگر حسن خلق خمیر مایه پیوند جوامع انسانی است، و کج خلقی عامل پراکندگی و نفرت.

در این که «فظّ» و «غلیظ القلب» هر دو به یک معنی و برای تأکید است یا دو معنای متفاوت را می‌رساند، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» تعبیر جالب و جامعی دارد می‌گوید: «بعضی گفته‌اند جمع بین این دو وصف با این که هر دو از نظر معنی قریب الافق هستند به خاطر این است که «فظّ» معمولًا در مورد خشونت در سخن به کار می‌رود، و «غلیظ القلب» در مورد خشونت در عمل که ناشی از سنگدلی است. بنابراین هر دو به معنی خشونت است، ولی یکی به معنی خشونت در سخن، و دیگری خشونت در برخورد عملی است.

در هر حال خداوند به پیامبرش نرمش و انعطاف و خوش رویی و خوش خویی داده بود به گونه‌ای که در برابر افراد گنه کار، خشن و

سنگدل، نرمش نشان می‌داد و به این وسیله خشن‌ترین افراد را غالباً به سوی اسلام جلب و جذب می‌کرد.

و به دنبال آن یک سلسله دستورات عملی می‌دهد که خوش رویی و خوش خویی از صورت تظاهر بیرون آید و جنبه‌های عملی به خود بگیرد، می‌فرماید: «آنها را عفو کن و برای آنان از خدا آمرزش بطلب، و در کارها با آنها مشورت کن، و هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش!) بر خدا توکّل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد»؛ ﴿فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَوَكِّلِينَ﴾.

و به این ترتیب جاذبه فوق العاده‌ای بر محور وجود پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا شد که دورترین افراد را به سوی خود جلب کرد.

سیاق آیات نشان می‌دهد که این آیه از آیات مربوط به جنگ احد است که دوست و دشمن سخت‌ترین فشارها را در طول این جنگ بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کرد، بدیهی است عفو و گذشت و استغفار و برخورد محبت‌آمیز در چنین شرایطی، نشانه قرار داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در بالاترین سطح خوش خویی و محبت و مهربانی بود، و کمتر انسانی را می‌توان یافت که در چنین شرایطی از کوره در نرود و تند خویی نکند.

فصل بیست و دوّم

امانت

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا﴾

(نساء– ۵۸)

ترجمه:

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد! خداوند، شنوا و بیناست.

خلاصهٔ تفسیر:

امانت از بهترین فضائل اخلاقی و ارزشهای اسلامی و انسانی است که با تأکید فراوان در قرآن و احادیث از آن یاد شده است و علمای اخلاق اهمیت فوق العاده‌ای برای آن قائلند و به عکس خیانت از بزرگترین گناهان و نکوهیده‌ترین رذائل اخلاقی است.

در آیه مورد بحث با صراحت دو دستور بیان شده است؛ دستوری

درباره امانت و دستور دیگری درباره عدالت، می‌فرماید: خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها برسانید، و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید از روی عدالت داوری کنید. خداوند پند و اندرزهای خوب به شما می‌دهد. خداوند شنوا و بینا است.

با این که مسأله حکومت عادلانه و داوری صحیح در میان مردم جایگاه بسیار والایی دارد، در عین حال پیش از آن دستور به ادای امانات داده شده است که نشانه اهمیت فوق العاده آن است. و ترتیبی که در آیه اشاره شده شاید به خاطر این است که امانت مفهوم عامی دارد که داوری عادلانه در میان مردم یکی از مصادیق آن است، زیرا امانت به مفهوم عام آن تمام مقامات و پست‌های اجتماعی را که امانت‌های خدا و امانت‌های مردم، در دست صاحبان آن مقام‌ها است شامل می‌شود.

تأکیدهائی که در ذیل آیه آمده از یک سو توصیه به امانت و عدالت را پند و اندرزهای نیک پروردگار می‌شمرد، و از سوی دیگر به همگان هشدار می‌دهد که خدا مراقب اعمال آنها است. اهمیت مضاعفی به این دو موضوع یعنی رعایت امانت و عدالت می‌دهد.

در تفسیر کبیر فخر رازی می‌خوانیم که برای امانت سه شاخه بیان شده است؛ «امانات پروردگار»، مانند انجام واجبات و ترک محرمات، امانت زبان، امانت چشم و گوش و «امانت‌های مردمی» از قبیل سپرده‌هایی که نزد یکدیگر دارند و ترک کم‌فروشی و ترک غیبت و رعایت عدالت از ناحیه حکومت‌ها، و عدم تحریک عوام در تعصب‌های

باطل و مانند آن و «امانت انسان نسبت به خویش» این است که آنچه را خیر دین و دنیای او است برگزیند، و تسلیم شهوت و غضب و گناهان ناشی از آنها نشود[1].

آنچه در شأن نزول این آیه نقل شده نیز به خوبی گستردگی مفهوم امانت را نشان می‌دهد زیرا در شأن نزول می‌خوانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با پیروزی کامل وارد مکه شد، «عثمان بن طلحه» کلید دار کعبه را احضار فرمود و کلید را از او گرفت تا درون کعبه را از لوث بتها پاک سازد. پس از انجام این مقصود عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد منصب کلید داری بیت الله که مقام بسیار برجسته‌ای بود، به او سپرده شود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نکرد و کلید را به دست «عثمان بن طلحه» داد در حالی که آیه فوق را تلاوت می‌فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...﴾ این در حالی است که هنوز «عثمان» مسلمان نشده بود.

---

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۰ ص ۱۳۹ (ذیل آیه مورد بحث).

فصل بیست و سوّم

صدق و راستی

﴿ قَالَ ٱللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ ٱلصَّٰدِقِينَ صِدْقُهُمْ ۚ لَهُمْ جَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ رَّضِىَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴾

(مائده- ۱۱۹)

ترجمه:

خداوند می‌گوید: «امروز، روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می‌بخشد؛ برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می‌گذرد، و تا ابد، جاودانه در آن می‌مانند؛ هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند؛ این، رستگاری بزرگ است»!

خلاصهٔ تفسیر:

تعبیراتی که در قرآن مجید درباره اهمیت راستگویی و صدق آمده تعبیرات کم‌نظیر یا بی‌نظیری است، از جمله تعبیری است که در آیه مورد بحث آمده که بعد از گفتگوی مشروحی درباره انحراف مسیحیان از

توحید و سؤال خداوند از حضرت مسیح علیه‌السلام در روز قیامت درباره این انحراف و تبرئه مسیح علیه‌السلام خودش را از این اتّهام، خداوند می‌فرماید: این روزی است که راستی و صدق راست گویان به آنها سود می‌بخشد ﴿ قَالَ ٱللَّهُ هَٰذَا يَوۡمُ يَنفَعُ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴾.

اشاره به این که راستی و صدق آنها در دنیا، در روز قیامت به یاری آنها می‌شتابد و سبب نجاتشان می‌شود (نه این که صدق آنها در قیامت سبب نجات است چرا که قیامت دارای تکلیف نیست).

سپس در ادامه این سخن به پاداش آنها اشاره کرده می‌افزاید: «برای آنها باغ هایی از بهشت که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و هم خداوند از آنها راضی و هم آنها از خدا راضی و خشنودند، و این پیروزی و رستگاری بزرگی است»؛ ﴿ لَهُمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ﴾.

از یک سو بهشت با آن مواهبش و جاودانه بودنش، و از سوی دیگر رضایت و خشنودی خداوند، و تعبیر به فوز عظیم (رستگاری بزرگ) به خوبی نشان می‌دهد که مقام صادقان تا چه حد والا است، و شاید این به خاطر آن است، که تمام اعمال نیک را می‌توان در عنوان صدق و راستی خلاصهٔ کرد، و یا به تعبیر دیگر کلید آنها صداقت و راستگویی است.

بدیهی است خدا از هر کس خشنود باشد هر چه از او بخواهد به او می‌دهد، و طبیعی است هنگامی که انسان به تمام خواسته‌هایش برسد،

خشنود خواهد شد بنابراین خشنودی خدا سبب خشنودی او می‌شود، و این خشنودی متقابل نعمتی است که هیچ نعمتی به پای آن نمی‌رسد. و موهبتی که نصیب صادقان و راستگویان می‌شود.

این تعبیر (رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) در چهار مورد در قرآن مجید آمده که دقت در آنها عظمت مفهوم آن را نشان می‌دهد، در یک جا سخن از مهاجران و انصار و تابعین است، در جایی دیگر، سخن از حزب الله است، و در مورد سوم سخن از خَیرُ البَرِیّه (بهترین انسان‌ها) است، و در آیه مورد بحث سخن از صادقان است، و نشان می‌دهد صادقان حِزبُ اللّه، وَ خَیر البریّه و در زمره مهاجران و انصار و تابعین محسوب می‌شوند.

فصل بیست و چهارم

دروغ

﴿ إِنَّمَا يَفْتَرِي ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰذِبُونَ ﴾

(نحل - ۱۰۵)

ترجمه:

تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری،) دروغگویان واقعی آنها هستند!

خلاصهٔ تفسیر:

در تعلیمات اسلام در مورد مبارزه با کذب و دروغ فوق‌العاده تأکید شده تا آنجا که دروغگویان را هم ردیف کافران و منکران الهی می‌شمرد و دروغ را کلید تمام گناهان معرفی می‌کند و تصریح می‌کند که انسان تا دروغ را به هر شکل و هر صورت ترک نگوید طعم ایمان را نخواهد چشید.

در آیه مورد بحث خداوند می‌فرماید: «دروغ و افترا کار کسانی است

که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغ‌گویان واقعی آنها هستند»؛ ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾.

این سخن هنگامی صادر شد که دشمنان اسلام و مشرکان نادان هنگامی که نسخ در بعضی از آیات قرآن را می‌دیدند که بر اثر تغییر شرائط گاه بعضی از احکام الهی جای خود را به احکام تازه‌ای می‌داد بهانه‌ای به دست آورده و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را متّهم به دروغ می‌کردند، و یا این که می‌گفتند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معلمی دارد که این آیات را به او می‌آموزد (منظورشان از معلم دو غلام نصرانی به نام «یسار» و «جبر» و یا مردی به نام بلعام نصرانی رومی بود)، در حالی که قرآن به زبان عربی فصیحی نازل شده و آنها همه از عجم بودند.

قرآن در پاسخ همه این‌ها می‌گوید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی الهی را که روح القدس از سوی خداوند بر او نازل کرده است بیان می‌کند و آثار ایمان و صدق و راستی از تمام سخنان او هویدا است، کسانی دروغ می‌گویند که به خدا ایمان ندارند، یعنی ایمان با دروغ جمع نمی‌شود، و مؤمنان حقیقی زبانشان جز به صدق و راستی گردش نمی‌کند.

جمله «يَفْتَرِي الْكَذِبَ» در واقع تأکیدی است بر دروغ آنها که هم دروغ می‌گویند و هم تهمت می‌زنند، یا به گفته طبرسی، در مجمع البیان به معنی يَخْتَرِعُ الْكَذِبَ است یعنی دروغ‌هایی از پیش خود می‌سازند (توجه داشته باشید افترا به معنی فَرْی ـ بر وزن فرط ـ در اصل به معنی قطع کردن است، سپس به هر کار خلافی از جمله شرک و دروغ و

تهمت اطلاق شده است).

در واقع نسبت بین دروغ و افترا نسبت عموم و خصوص مطلق است، دروغ هر سخنی است که بر خلاف واقع باشد، ولی تهمت و افترا آن است که این سخن خلاف در بردارنده نسبت ناروایی به کسی باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که «یَفْتَرِی الْکَذِبَ» اشاره به سردمداران شرک و کفر است که آنها دروغ ساز بودند، دروغ هایی مانند: شاعر و ساحر درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ساختند، و دیگران از آنها پیروی می‌کردند.

به هر حال آیه فوق به خوبی دلالت می‌کند که دروغ با ایمان سازگار نیست و لذا در تفسیر این آیه در روایتی می‌خوانیم که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا مؤمن ممکن است آلوده به بی‌عفتی شود؟ فرمود: احتمال دارد، عرض کردند آیا ممکن است آلوده به سرقت گردد؟ فرمود: ممکن است. عرض کردند «یا رَسُولَ اللّه الْمُؤْمِنُ یَکْذِبُ؟ قالَ لا، ثُمَّ قَرَءَ هذِهِ الایَةَ؛ ای رسول خدا آیا مؤمن ممکن است دروغ بگوید؟ فرمود: نه، سپس آیه فوق را تلاوت فرمود».[1]

البته باید توجه داشت که ایمان دارای مراحلی است.

---

۱. «طبرسی» در مجمع البیان ، «ابوالفتح رازی» در تفسیر روح الجنان و «برسویی» در روح‌البیان ذیل آیه مورد بحث.

فصل بیست و پنجم

وفای به عهد

﴿ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۚ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ۖ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ﴾

(اسراء - ۳٤)

ترجمه:

و به مال یتیم، جز به بهترین راه نزدیک نشوید، تا به سر حد بلوغ رسد! و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می‌شود!

خلاصهٔ تفسیر:

مهمترین سرمایه یک جامعه اعتمادی است که افراد به یکدیگر دارند و هر چیزی که این اعتماد و همبستگی را تقویت کند مایه سعادت و پیشرفت جامعه است و هر کاری بر آن لطمه وارد کند عامل شکست و بدبختی است. از مهمترین اموری که اعتماد عمومی و خصوصی را شکوفا می‌کند وفای به عهد و پیمان است که از فضائل مهمّ اخلاقی محسوب می‌شود و به عکس پیمان‌شکنی از بدترین رذائل اخلاقی است.

لزوم وفای به عهد جزء سرنوشت و فطرت انسان هاست.

در آیه مورد بحث درباره مسأله لزوم وفای به عهد به تعبیر زیبایی برخورد می‌کنیم می‌فرماید: «به عهد خود وفاکنید که از عهد سؤال می‌شود»؛ ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾.

مفسران برای جمله «انّ العهد کان مسئولاً» تفسیرهای گوناگونی کرده‌اند، یکی همان است که در ترجمه فارسی آن در بالا اشاره شد که انسان مسئول است و عهد «مسئول عنه» است یعنی درباره وفای به عهد از انسان‌ها سؤال می‌شود.

دیگر این که از خود عهد و پیمان سؤال می‌شود، همان گونه که از مَوؤدَةُ (نوزادان زنده به گور شده) سؤال می‌شود، گویی این‌ها موجوداتی زنده و عاقلند و از خودشان سؤال می‌شود که آیا حق آنها ادا شده است یا نه؟ و این یک نوع معنی مجازی است که برای تأکید گفته شده است. ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در ضمن باید توجه داشت که در سوره اسراء از آیه ۲۲ تا ۳۹ بخشی از مهمترین احکام اسلامی بیان شده، از توحید گرفته تا مسأله حق پدر و مادر، و از مسأله قتل نفس گرفته تا زنا و خوردن اموال یتیمان، و از وفای به عهد گرفته تا مسؤولیت هایی که چشم و گوش و دل بر عهده دارند، و این امر نشان می‌دهد که مسأله وفای به عهد در چارچوبه اساسی‌ترین احکام اسلام قرار گرفته است.

و جالب این که در پایان این احکام می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ

﴿رَبُّكَ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ﴾؛ «این (احکام مهم) از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است».

در احادیث اسلامی در زمینه وفای به عهد تعبیرات مهم وجالبی دیده می‌شود از جمله در روایتی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: اصلُ الدّینِ اداءُ الامانةِ و الوفاءُ بالعهودِ: اصل دین ادای امانت و وفای به پیمان‌هاست[1].

---

۱. غررالحکم، حدیث ۱۷۶۲.

فصل بیست و ششم

بحث منطقی و جدال و مراء

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡ إِن فِي صُدُورِهِمۡ إِلَّا كِبۡرٞ مَّا هُم بِبَٰلِغِيهِۚ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ﴾

(غافر- ٥٦)

ترجمه:

کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آنها آمده باشد ستیزه‌جویی می‌کنند، در سینه‌هایشان فقط تکبّر (و غرور) است، و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست!

خلاصهٔ تفسیر:

بهترین راه برای تبیین حقائق بحث منطقی و خالی از هرگونه تعصب و لجاجت است زیرا هنگامی که افکار به یکدیگر ضمیمه شوند و جرقه‌های استعداد و نبوغ به هم بپیوندند نوری ساطع میشود که همه

چیز را روشن میسازد ولی اگر فضای بحث را تعصبها و لجاجتها و خود خواهی ها و در یک کلمه جدال و مراء فرا گیرد چنان تیره و تار میشود که گاه بدیهی ترین حقائق پنهان می ماند و هر قدر بحثها ادامه یابد پرده‌های بیشتری بر چهره واقعیتها می افتد.

به همین دلیل در اسلام جدال و مراء شدیدا نکوهش شده و از آن به عنوان یکی از گناهان کبیره یاد شده چرا که بزرگترین سد راه حق و رسیدن به واقعیتهاست.

در آیه مورد بحث ضمن بیان مفهوم مجادله به باطل به یکی از سرچشمه‌ها و انگیزه‌های اصلی این رذیله اخلاقی اشاره کرده می‌فرماید: «کسانی که در آیات خدا بدون هیچ گونه دلیل و مدرکی که برای آنها آمده باشد، جدل و ستیزه‌جویی می‌کنند در دل‌هایشان فقط کبر و غرور است و هرگز به منظور خود نخواهند رسید»؛ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِيٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيۡرِ سُلۡطَٰنٍ أَتَىٰهُمۡ إِن فِي صُدُورِهِمۡ إِلَّا كِبۡرٞ مَّا هُم بِبَٰلِغِيهِ﴾.

واژه «سُلْطان» در این گونه موارد به معنی دلیل و حجت و برهان است که شامل امور سه گانه‌ای که در آیه قبل آمده بود می‌شود، هم علم و آگاهی شخصی را می‌گیرد و هم هدایت پیشوایان آگاه، و هم راهنمائی کتب آسمانی.

جالب این که می‌گوید: ریشه اصلی مجادله و ستیزه جویی آنها تکبری است که در درون جان آنها، جایگزین شده، و از طریق جدال به باطل می‌خواهند به بزرگی برسند، ولی هرگز به آن نخواهند رسید، بلکه

ذلیل و خوار می‌شوند.

و از آنجا که این رذیله اخلاقی یکی از دامهای خطرناک شیطان است در ذیل آیه می‌فرماید: «اکنون که چنین است به خدا پناه بر که او شنوا و دانا است»؛ ﴿فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾.

در روایات اسلامی نیز به شدت از مجادله به باطل نهی شده مخصوصا اگر مجادله در مصالح دینی باشد از جمله امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی میفرماید: الجَدَلُ فی الدّینِ یُفْسِدُ الیقینَ : جدال در دین سبب فساد ایمان و یقین میشود[1].

۱. غررالحکم، حدیث ۱۱۷۷.

فصل بیست و هفتم

اصلاح ذات البین

﴿لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾
(نساء- ١١٤)

ترجمه:

در بسیاری از سخنانِ درگوشی (و جلسات محرمانه) آنها، خیر و سودی نیست؛ مگر کسی که (به این وسیله،) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند؛ و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

خلاصهٔ تفسیر:

زندگی اجتماعی همیشه توأم با تزاحمها و نزاعها است و یکی از شاخه های تزاحم بگو مگو هایی است که در میان افراد صورت می گیرد و گاه دامنه پیدا می کند و به مشاجرات شدید و حتی در بعضی اوقات ممکن است به خونریزی منتهی شود.

وظیفهٔ دیگران این است که در اصلاح ذات البین و رفع سوء تفاهم و فراهم آوردن جو خوش بینی و حسن ظن در میان افرادی که درگیر مناقشات هستند بکوشند و به اصطلاح آب به روی آتش بپاشند.

در آیهٔ مورد بحث سخن از گفتگوهای در گوشی است که در بسیاری از مواقع سبب آزار دیگران و بدبینی و سوء ظن می‌شود، و گاه راه را برای نقشه‌های شیطانی و مخفیانه فراهم می‌سازد، لذا می‌فرماید: «در بسیاری از سخنان در گوشی و محرمانه آنها خیر و فایده‌ای نیست»؛ ﴿لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ﴾.

اما بلافاصله می‌افزاید: «مگر کسی که بخواهد توصیه به کمک کردن به دیگران یا انجام کار نیک یا اصلاح در میان مردم دهد (که در این صورت، فایده این گونه «نجواها» بر ضررهایش برتری دارد)»؛ ﴿إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾.

و در پایان آیه در یک تعبیر بسیار تشویق‌آمیز نسبت به این امور می‌افزاید: «و هر کس برای خشنودی خدا چنین کند به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد»؛ ﴿وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

استثناء مسأله اصلاح ذات البین از نکوهش و نجوا از یک سو و قرار گرفتن اصلاح در کنار صدقه و معروف از سوی دیگر، و وعده پاداش عظیم برای آن از سوی سوم، همگی گواه بر اهمیت این کار است.

در این که فرق میان صدقه و معروف چیست؟ بعضی گفته اند صدقه به معنی کمک‌های مستحبی بلا عوض است، و معروف به معنی قرض الحسنه می‌باشد، و بعضی برای معروف مفهوم عامی قائل شده‌اند که شامل تمام کارهای نیک می‌شود (بنابراین نسبت آن با صدقه، نسبت عموم و خصوص مطلق است).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آمده است که یکی از بهترین «صدقات» که خدا و پیامبرش آن را دوست دارد «اصلاح در میان مردم» است هنگامی که نسبت به یکدیگر بدبین شوند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است، هنگامی که دور شوند «الا ادُلُکَ عَلی صَدَقَةٍ یُحِبُّها اللّهُ وَ رَسُولُهُ؟ تُصْلِحْ بَیْنَ النّاسِ اذا تَفاسَدُوا وَتُقَرِّبْ بَیْنَهُمْ اذا تَباعَدُوا»[1].

بنابراین اصلاح در میان مردم هم به طور مستقل ذکر شده، و هم به عنوان یکی از مصادیق عمده صدقه و معروف. و به تعبیر دیگر چون اصلاح در میان مردم فرد کامل معروف و صدقه است جداگانه ذکر شده است.

---

۱. تفسیر قرطبی، ج۳ ص۱۹۵۵.

فصل بیست و هشتم

حلم و غضب

﴿ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلْكَٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴾

(آل عمران- ١٣٤)

ترجمه:

همانها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از خطای مردم درمی گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

خلاصهٔ تفسیر:

خشم وغضب از خطرناکترین حالات انسان است که اگر جلوی آن رها شود گاه به شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل بر اعصاب خود نمایی می کند و بسیاری از تعصبهای خطرناک و جنایاتی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمهٔ آن را بپردازد در چنین حالتی انجام میشود.

در آیهٔ مورد بحث بعد از آن که به پرهیزکاران، وعده بهشت جاویدان می‌دهد که وسعت آن به وسعت آسمانها و زمین است در بیان اوصاف آنها نخست مسأله انفاق را مطرح می‌کند و می‌گوید: «این پرهیزکاران کسانی هستند که در وسعت و پریشانی انفاق می‌کنند»؛ ﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ﴾ سپس می‌افزاید: «و خشم خود را فرو می‌برند»؛ ﴿وَٱلْكَٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ﴾ و در نتیجه از «خطاهای مردم می‌گذرند»؛ ﴿وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ﴾ و در مجموع آنها افرادی نیکوکارند، «چرا که خداوند نیکوکاران را دوست دارد»؛ ﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾.

جالب این که در آیه بعد از آن وعده آمرزش و مغفرت به آنها داده شده که اگر لغزشی برای آنها پیدا شود، و گناهی از آن‌ها سرزند به یاد خدا بیفتند و استغفار کنند، خداوند آنها را مشمول عفو خود قرار می‌دهد.

اشاره به این که همان گونه که آنها دیگران را عفو می‌کنند و از خطاهایشان می‌گذرند، خداوند هم آنها را عفو می‌کند و از خطاهایشان می‌گذرد.

به هر حال «کظم غیظ؛ فرو بردن خشم» در این آیه به عنوان یکی از صفات برجسته پرهیزکاران، و در رده‌های اول بیان شده است.

در روایات اسلامی تعبیرات عجیب و تکان دهنده ای دربارهٔ خشم و غضب وارد شده است که از خطرات این رذیلهٔ اخلاقی به خوبی پرده

برمی دارد. ازجمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است اَعْدی عَدُوٍّ لِلْمَرْءِ غَضَبُه و شَهْوَتُه فمَنْ مَلَکَهما عَلَّتْ درجته و بَلَغَ غایته: سخت‌ترین دشمن انسان غضب و هوای نفس اوست هر کس بتواند این دو را مهار کند درجه او بلند می‌شود و به آخرین مرحله کمال می‌رسد[1].

۱. شرح غرر، ج۲ ص٤٥٦ حدیث ٣٤٦٩.

فصل بیست و نهم

عفو و انتقام

﴿ وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾

(شوری- ٤٠)

ترجمه:

کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن؛ و هر کس عفو و اصلاح کند، پاداش او با خداست؛ خداوند ظالمان را دوست ندارد!

خلاصهٔ تفسیر:

یکی از بزرگترین فضائل اخلاقی که رسیدن به آن کار آسانی نیست عفو و گذشت به هنگام قدرت و ترک انتقام جویی است. بسیاری از مردم کینه‌ها را در سینه های خود پنهان می‌کنند و به طور دائم در انتظار روزی هستند که بر دشمن پیروز شوند و چندین برابر از او انتقام بگیرند. نه فقط بدی را به بدی پاسخ گویند بلکه یک بدی را به چندین بدی پاسخ دهند و از همه بدتر اینکه گاه به این صفت رذیله و بسیار زشت افتخار هم می‌کنند.

در آیه مورد بحث خداوند نخست اشاره به مسأله مقابله به مثل می‌فرماید و آن را حق مؤمنین می‌شمرد (تا دشمن وافراد خطاکار، خود را در امنیت نبینند) سپس اشاره به مسأله عفو و گذشت وترک انتقام‌جویی کرده و می‌فرماید: «کیفر بدی مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است و خداوند ظالمان را دوست ندارد»؛ ﴿وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٖ سَيِّئَةٞ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾.

با توجه به این که سوره شوری از سوره‌هایی است که تمام آن در مکه نازل شده و می‌دانیم در آن زمان مؤمنان مورد تعرض وسیع و گسترده مخالفان قرار می‌گرفتند، قرآن در آیه ۳۹ این سوره به آنها دستور می‌دهد که در برابر ظلم تسلیم نشوند، و هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند از دیگران یاری بطلبند و به کمک یکدیگر بشتابند، سپس در آیه ٤٠ به این حقیقت اشاره می‌کند که مبادا به خاطر این که بعضی از دوستان شما مورد ستم قرار گرفتند در مقام انتقام جویی برآیید و از حد بگذرانید و خود نیز در صف ظالمان قرار گیرید، حتی اگر در آنجا که عفو آثار سویی ندارد عفو و اصلاح کنید بهتر است.

در این که منظور از اصلاح که در این آیه به دنبال عفو آمده چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، بعضی اصلاح میان خود و خدا را ذکر کرده‌اند، و بعضی اصلاح میان مظلوم و ظالم تا این مسأله بار دیگر تکرار نگردد، و بعضی اصلاح خویشتن را از انتقام جویی و خشم و

غضب و بعضی ترک قصاص را ذکر کرده‌اند.[۱]

جمع میان این معانی در تفسیر کلی این آیه نیز بعید به نظر نمی‌رسد. و به هر حال آیه به روشنی این حقیقت را ثابت می‌کند که عفو و اصلاحی که به دنبال آن صورت می‌گیرد تا ریشه کینه‌ها برای همیشه کنده شود، و تعبیر ﴿فَأَجْرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ﴾ (پاداش او بر خدا است) بدون این که اجر معینی حتی بهشت را تعیین کرده باشد نشان می‌دهد اجر و پاداش چنین کسی به قدری عظیم است که جز خدا نمی‌داند.

---

۱. تفسیر المیزان و قرطبی و اثنی عشری و روح البیان و فی ظلال ذیل آیه مورد بحث.

فصل سی‌ام

سوء ظن، تجسّس، غیبت

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ﴾

(حجرات ـ ۱۲)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسّس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است!

خلاصهٔ تفسیر:

در آیه فوق خداوند با صراحت از سه چیز نهی می کند که در واقع علّت و معلول یکدیگرند. نخست از گمان بد، و بعد از تجسّس، و سرانجام از غیبت. روشن است گمان بد انسان را وادار به تجسّس در احوال دیگران، و کشف اسرار آنها می کند و از آنجا که هر انسانی ممکن است عیب و نقصی داشته باشد که با تجسّس کشف شود، اطلاع بر آن عیب پنهانی سبب غیبت می گردد.

سوء ظن:

در آیه فوق با صراحت از سوء ظن نهی شده و تلویحاً مقدمه‌ای برای تجسّس و غیبت شمرده شده است می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها بپرهیزید که بعضی از گمانها گناه است»؛ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ﴾ .

اینکه تعبیر به کثیراً من الظن (بسیاری از گمانها) شده است به خاطر این است که بیشترین گمان‌های مردم در حق یکدیگر گمان‌های بد است لذا تعبیر کثیراً اشاره به آن می باشد.

این احتمال نیز داده شده که منظور از «کثیر» این نیست که غالب گمان ها گمان بد است، بلکه گمان های بد نسبت به خودش زیاد است هر چند در مقایسه با گمان های خوب زیاد نباشد. ولی ظاهر آیه همان معنی اول است.

قابل توجه این که بعد از آن که نهی از بسیاری از گمان ها می کند، در بیان علت آن می فرماید چون بعضی از گمان ها گناه است، اشاره به این که گمان های بد بر دو گونه است؛ بخشی مطابق واقع است و بعضی بر خلاف واقع. آنچه بر خلاف واقع است گناه است، و چون معلوم نیست کدام مطابق واقع و کدام مخالف واقع، انسان باید از گمان های بد بپرهیزد تا گرفتار سوء ظنِ خلاف واقع نشود و به گناه نیفتد.

و از آنجا که سوء ظن درباره اعمال خصوصی مردم یکی از اسباب تجسّس، و تجسّس گاه سبب آگاهی بر عیوب پنهانی و به دنبال آن سرچشمه غیبت می شود، در آیه شریفه نخست از گمان بد، و در مرحله بعد از تجسّس و در مرحله سوم از غیبت نهی شده است.

تجسّس:

تجسّس به معنی جستجوگری در اعمال و امور مربوط به دیگران است، و غالباً در مورد امور نامطلوب و خلاف اخلاق به کار می رود.

در حقیقت سوء ظن و گمان بد سبب می شود که انسان برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم به جستجو بپردازد، و گاه عوامل دیگری مانند: بخل و حسد و تنگ نظری ممکن است انگیزه این کار زشت باشد.

تجسّس به صورتی که در بالا گفته شد در اسلام شدیداً ممنوع است و سبب ناامنی اجتماع و سرچشمه انواع خصومت ها می شود، اگر اجازه داده شود هر کسی به جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران بپردازد، ممکن است آبروی بسیاری از افراد بر باد برود، و آتش کینه توزی و

دشمنی در جامعه روشن شود، و جهنمی به وجود آید که تمام افراد اجتماع در آن در عذاب باشند.

البته این حکم اخلاقی و اسلامی هیچگاه تضادی با ضرورت وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی ندارد، چرا که آن مربوط به زندگی خصوصی افراد است و این مربوط به سرنوشت جامعه، و پیش گیری از نفوذ عوامل بیگانه و توطئه و تخریب آنان است. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم.

تنها آیه ای که در قرآن مجید با صراحت نهی از تجسّس می کند آیه فوق است.

این نکته قابل توجه است که نهی از تجسّس در آیه سوره حجرات، هیچ قید و شرطی ندارد، و این نشان می دهد اصل بر حرمت تجسّس به عنوان یک قاعده کلی است، و اگر در شرایط خاصی به خاطر اهداف مهمتری مجاز شمرده شود، عنوان استثناء خواهد داشت. توجه به آیه فوق و حرمت تجسّس در میان مسلمین به قدری روشن بوده است که توده مردم نیز در مسائل مورد ابتلاء خود به آن استدلال می کردند.

غیبت:

قرآن مجید در آیه مورد بحث برای غیبت اهمیّتی بیش از مسأله گمان بد و تجسّس قائل شده چرا که آن را مدلّل به دلیلی گویا و رسایی ساخته می‌فرماید:

«کسی از شما دیگری را غیبت نکند آیا هیچ یک از شما دوست دارد

که گوشت برادر مرده خود را بخورد (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید»؛ ﴿وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾.

این تشبیه که در واقع یک دلیل منطقی را تشکیل می دهد تمام ابعاد مسأله غیبت را بیان کرده، شخص غائب را به مرده تشبیه می کند، و رابطه دینی او را به عنوان برادری و اخوّت و آبروی او را به پاره تن او و غیبت را به منزله خوردن گوشت او، کاری که هر وجدانی، هر قدر ضعیف باشد، از آن ابا و وحشت دارد، و حتی در سخت‌ترین حالات حاضر نیست چنین کند.

این تشبیه می تواند اشاره به نکته های فراوان دیگری نیز باشد:

فرد غائب همچون مرده است که قدرت بر دفاع از خویش ندارد، و هجوم بردن بر کسی که قادر بر دفاع از خویش نیست، بدترین نوع ناجوان مردی است.

بی شک خوردن گوشت مرده سبب سلامت جسم و جان نمی شود، بلکه سرچشمه انواع بیماری‌ها است، بنابراین غیبت کننده اگر آتش کینه و حسد خود را با غیبت موقّتاً فرو نشاند به یقین چیزی نمی‌گذرد که همان بذرهای نهفته مفاسد اخلاقی در درون جان او سر می‌کشد و همچون خارهای مغیلان او را آزار می دهد.

غیبت کننده انسان ضعیف و ناتوانی است که شهامت رویارویی با مسائل را ندارد و به همین دلیل به مرده برادر خویش هجوم می برد.

همان گونه که یک حیوان یا انسان مردار خوار، سبب انتشار انواع میکرب های بیماری می گردد، شخص غیبت کننده نیز با ذکر گناهان و عیوب پنهانی برادران مسلمان عوامل اشاعه فحشاء را فراهم می سازد.

قرآن مجید با ذکر این مثال و ریزه‌کاری‌هایی که در آن نهفته شده به تحریک وجدان و فطرت انسان ها در برابر این گناه بزرگ می پردازد، و شاید به همین دلیل جمله را با سؤال شروع می کند، تا پاسخ آن از درون انسان ها برخیزد و تأثیر آن قوی‌تر شود، می فرماید: «آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟»؛ ﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾

در ضمن آیه می تواند اشاره ای به این نکته نیز باشد، که موارد جواز غیبت (مانند تظلّم و رفع ستم و مشورت و اصلاح ذات البین) در واقع مانند موارد اضطرار به اکل میته است که انسان باید به حداقل قناعت کند.

ولی این سؤال مطرح است که ما در تمام دنیا به ندرت در طول یک سال به موردی برخورد می کنیم که کسی گوشت مرده انسان را ـ چه رسد به برادر خویش ـ خورده باشد، زشتی این امر به اندازه ای است که همه از آن پرهیز می کنند، در حالی که غیبت امر رایجی است که در همه جوامع دیده می‌شود، بلکه یکی از وسائل تفریح و سرگرمی در جلسات است، راستی این تفاوت از کجا سرچشمه می گیرد؟

این موضوع ظاهراً دلیلی جز این ندارد که رواج غیبت، قبح و زشتی آن را متأسفانه در نظرها کم کرده است.

فصل سی و یکم

اجتماع گرایی و انزواطلبی

﴿ وَٱعْتَصِمُوا۟ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا۟ ۚ وَٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾

(آل عمران - ۱۰۳)

ترجمه:

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید ، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دلهای شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید.

خلاصهٔ تفسیر:

محققان با الهام از کتاب و سنت و دلیل عقل اصل زندگی انسان را به اجتماع گرایی می‌دانند و معتقدند انسان موجودی است اجتماعی و تنها در سایه اجتماع می‌تواند به اهداف والای خود دست یابد مشکلات خود را آسانتر مرتفع کند و به سعادت مطلوب سریعتر برسد.

آنها معتقدند گوشه‌گیری و انزواطلبی نه با فطرت انسانی سازگار است نه با روح تعلیمات اسلام.

در آیه مورد بحث دعوت به اعتصام به حبل اللّه و عدم تفرقه شده است در این که منظور از حبل اللّه در آیه فوق چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، در بعضی از روایات آمده است که منظور از حبل اللّه قرآن مجید است که همه باید به عنوان نقطه وحدت به آن چنگ زنند، و در بعضی از روایات آمده منظور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، و معلوم است که همه اینها به یک حقیقت باز می‌گردد،حبل اللّه همان ارتباط با خدا است که از طریق قرآن و پیغمبر و آلش حاصل می‌شود.

درست است که این آیه سخن از دوستی مسلمین با یکدیگر و ترک دشمنی‌ها می‌گوید، ولی مسلّم است در صورتی که انسان در انزوا به سر برد، دوستی و اتحاد و اعتصام همه گروه‌ها به حبل‌اللّه مفهومی نخواهد داشت، و جالب اینکه قرآن در آیه فوق، عداوت را یک سنّت عصر جاهلی می‌شمرد، و دوستی و محبّت را از ویژگی‌های اسلام و می‌فرماید:

در گذشته دشمن بودید و امروز برادر یکدیگرید. و در ذیل آیه تأکید بیشتری بر این معنی می‌فرماید؛ «در گذشته شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید و خداوند شما را از آنجا برگرفت و نجات داد، این گونه خداوند آیات خود را بر شما آشکار می‌سازد تا هدایت شوید»؛ ﴿وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾.

این نکته نیز شایان دقت است که اسلام رابطه مسلمین را با یکدیگر رابطه دوستی نمی‌شمرد بلکه آن را رابطه برادری که نزدیک‌ترین رابطه عاطفی دو انسان به یکدیگر بر اساس مساوات و برابری است می‌داند.

بدیهی است برادران پر محبت و پر جوش هرگز نمی‌توانند دور از یکدیگر و بی خبر از هم زندگی کنند، حتماً با این پیوند عاطفی نزدیک در کنار هم خواهند بود.

نکته مهم دیگر این که هرگز مسائل مادی نمی‌تواند رمز وحدت و سبب ارتباط محکم اجتماعی باشد، چرا که امور مادی همیشه منشأ تنازع و اختلاف است، تقاضاهای مردم نامحدود، و امور مادی محدود است. و همه اختلافات از آن برمی‌خیزد، ولی حبل اللّه و رابطه با خدا که یک امر معنوی روحانی است، می‌تواند بهترین رابطه عاطفی را میان انسان‌ها از هر قوم و نژاد و زبان و گروه اجتماعی برقرار سازد.

«پایان»